

مجموعه مقالات باب آواکیان ۲۰۲۰

حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

فهرست

مقاله اول..... ۱

بیانیه‌ای از باب آواکیان؛
رهبر انقلابی، مؤلف و معمار کمونیسم نوین انقلابی

مقاله دوم..... ۴

دربارهٔ اوضاع خطرناک پیش رو، ضرورت فوری بیرون راندن رژیم فاشیستی ترامپ/
پنس از قدرت، رأی دادن در این انتخابات و نیاز اساسی به انقلاب کردن

بخش اول..... ۵

بخش دوم..... ۱۱

مقاله سوم..... ۲۷

بیانیهٔ باب آواکیان به مناسبت سال ۲۰۲۱
سالی جدید، نیاز اضطراری به جهانی که بنیاداً نوین است: برای رهایی تمام بشریت

مقاله چهارم..... ۵۶

تغییر رادیکال در راه است: این تغییر رهایی بخش خواهد بود یا اسارت‌بار؟
انقلابی خواهد بود یا ارتجاعی؟

مقاله پنجم..... ۶۲

دربارهٔ رابطهٔ مستقیم میان پدرسالاری و مردسالاری و زن‌ستیزی با بنیادگرایی دینی،
میهن پرستی و جنگ‌های ارتجاعی و امپریالیستی

بخش اول..... ۶۲

پدرسالاری و میهن پرستی؛ مردسالاری تهاجمی و عظمت طلبی آمریکایی؛
خطر فوری و چالش فوری

بخش دوم.....۷۰

پدرسالاری و میهن پرستی یا انقلاب و پایان دادن به همه ستم‌ها؟

مقاله ششم.....۷۴

انقلاب واقعی و شانس پیروزی در آن، تکامل بیشتر استراتژی انقلاب

مجموعهٔ مقالات باب آواکیان

در ۲۰۲۰

حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

مقاله اول

بیانیه‌ای از باب آواکیان؛
رهبر انقلابی، مؤلف و معمار کمونیسم نوین انقلابی

۱ ژوئن ۲۰۲۰

به همه کسانی که پس از قتل جورج فلوید و دیگر قتل‌های سنگدلانه به دست پلیس، چنین پر قدرت به پا خاسته‌اند و تظاهرات می‌کنند تا بگویند: «دیگر بس است!».

به همه کسانی که از این شورشِ برحق الهام گرفته‌اند.

به همه کسانی که چشم‌بندهایشان به اجبار کنار زده شده و وادار به دوباره فکر کردن شده‌اند که این چه کشوری است در آن زندگی می‌کنیم.

شورشِ کنونی، بزرگ‌ترین سؤال‌ها در مورد ضرورت‌های برخورداری مردم دنیا از زندگی کامل انسانی را به صحنه آورده است:

پایان دادن به نژادپرستی نهادینه و قتل به دست پلیس و نه چیزی کمتر از آن!

پایان دادن به همه راه‌هایی که مردم هر نقطه‌ای را مورد استفاده و سوء استفاده و شقاوت و بی‌رحمی قرار می‌دهند و نه چیزی کمتر از آن!

ما به دنیایی نیاز داریم که از سفیدسالاری و مردسالاری در آن اثری نباشد؛ دنیایی که در آن هیچ کس «بیگانه» تلقی نشود؛ دنیایی بدون جنگ، جایی که تنوع مردم سراسر جهان همچون دسته گل زیبایی رنگارنگی شکفته می‌شود و همگی همراه یکدیگر برای نیکبختی مشترک عمل می‌کنند و محافظین (زمین‌بانان) حقیقی سیاره ما هستند.

این صرفاً یک رویا نیست.

امکان تحقق آن در شورشِ کنونی مردم با قاطعیت به نمایش درآمده است؛ در قیامی که همه نژادها و جنسیت‌ها، از همه نقاط دنیا در آن درگیرند و حاضر نیستند در حالی که این ستم و وحشی‌گری در جریان است، سکوت کرده یا منفعل بمانند.

برای این که این رویا به واقعیت پیوندد ما نیاز به انقلاب داریم: نه چیزی کمتر از آن!

نقشه استراتژیک برای انجام چنین انقلابی، چشم‌انداز گسترده و طرح انضمامی

ساختن دنیایی بنیاداً متفاوت و بسیار بهتر که همه این‌ها را ممکن می‌کند، وجود دارد و در آثاری که من تولید کرده‌ام مکتوب شده است. از جمله در قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی.

از طریق وبسایت انقلاب دانش بیشتری در مورد انقلاب کسب کنید و با پیوستن به کمونیست‌های انقلابی، بخشی از نیروی تحقق انقلاب شوید.

لازم نیست در دنیایی زندگی کنیم که اکثریت بشریت تحت سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی با درد و رنج‌های غیر ضروری زندگی می‌کنند. لازم نیست سیستمی را تحمل کنیم که موجودیتش وابسته به بهره‌کشی و تحقیر مردم، لگدمال کردن انسانیتشان و کشتار سنگدلانه‌شان است. ما بسیار بهتر از این‌ها می‌توانیم عمل کنیم! به موعظه «چنین چیزی هرگز ممکن نیست» گوش ندهید. به اطرافتان نگاه کنید و ببینید آنچه دیروز غیرممکن به نظر می‌رسید در حال رخ دادن است؛ انقلاب، و چرا باید به چیزی کمتر از آن رضایت دهیم؟

مقاله دوم

بخش اول

دربارهٔ اوضاع خطرناک پیش رو، ضرورت فوری بیرون راندن رژیم
فاشیستی ترامپ/پنس از قدرت، رأی دادن در آیین انتخابات و نیاز
اساسی به انقلاب

۱ اوت ۲۰۲۰

سخنی کوتاه دربارهٔ بیانیه مهم باب آواکیان

متن زیر ترجمهٔ فارسی بیانیهٔ مهم اخیراً باب آواکیان در مورد انتخابات سوم نوامبر ۲۰۲۰ ریاست جمهوری در آمریکا است. آنچه در این بیانیه باعث برگزیدن بحث‌های زیادی شد، سیاست حمایت از جو بایدن نامزد انتخاباتی حزب دمکرات است. منظور از بحث حول بیانیه، بحث‌های موجه سیاسی در میان طیف وسیعی از افراد و نیروهای سیاسی است و نه هیاهویی که فاشیست‌های طرفدار دونالد ترامپ حول این سیاست برپا کرده‌اند. آن‌ها طی چند روز گذشته در بسیاری از سایت‌ها، اکانت‌ها و کانال‌های تلویزیونی و رادیویی شان، در شهرهای بزرگ و کوچک آمریکا و حتا در سایت‌های تجارتي و «بنگاه‌های معاملات ملکی»، این خبر را کار کرده و در مورد «حمایت کمونیست‌ها از بایدن» دست به خلق افکار فاشیستی زدند تا پایه‌های خود را هرچه محکم‌تر کنند.

این هیاهوی فاشیستی باعث شده که اکنون هزاران نفر بپرسند: باب آواکیان کیست؟ و چه می‌گوید؟ اما باید توجه کرد که هدف اصلی این پروپاگانداي ضد کمونیستی، توجیه سیاست سرکوب فاشیستی/نظامی‌ای است که رژیم ترامپ/پنس در پیش گرفته است. ترامپ در فرمانی که به تاریخ ۲۶ ژوئن امضاء کرد و به استقرار نیروهای نظامی فدرال و شبه نظامیان طرفدارش در شهرهای پورتلند و سیاتل و شیکاگو منجر شد و در حال گسترش به دیگر شهرها است، با «استدلال» امنیت ملی و عوام‌فریبی‌های پوپولیستی ضد کمونیستی گفت: «حمله مداوم آشوبگران، آتش‌افروزان و افراطیون چپ... به زندگی و اموال شهروندان... کسانی که خود را با ایدئولوژی‌هایی مثل مارکسیسم مشخص کرده‌اند... و خواستار تخریب سیستم حکومتی آمریکا هستند... تندروهای طرفدار یک ایدئولوژی حاشیه‌ای هستند که ایالات متحده آمریکا را به عنوان جامعه‌ای اساساً ناعادلانه ترسیم می‌کند... و بی‌شرمانه به حقانیت نهادهای ما و خود حاکمیت قانون حمله می‌کنند.» به عبارت دیگر ترامپ، قیام میلیونی سیاهان و دخالت‌گری کمونیست‌های انقلابی و دیگر نیروهای چپ را با این «اتهام» که متعلق به «ایدئولوژی‌های حاشیه‌ای» هستند

و اعتقادی «به حقانیت نهادهای» حاکم ندارند و «خواستار تخریب حکومتی آمریکا» هستند یعنی به خاطر عقایدشان، مجرمانه و شایسته سرکوب نظامی تلقی کرده است.

فرمان اجرایی ترامپ فقط نیروهای چپ (از آنارشیست‌ها تا کمونیست‌های انقلابی) را آماج قرار نداده است، بلکه مدعی است رهبران محلی و ایالتی «اراده یا تمایل ایستادگی در مقابل نیروهای حاشیه‌ای رادیکال و دفاع از این حقیقت اساسی که آمریکا نیروی نیکی است و مردمش با فضیلت هستند و عدالت در این کشور غالب است» را از دست داده‌اند. او با این بهانه با نقض قانون اساسی آمریکا که مسئولیت پلیس را به دولت‌های محلی واگذار کرده است، اقتدار دولت‌های محلی را زیر پا گذاشته و با قوه قهریه ارتش فدرال که تحت رهبری او است، اقتدار خود را جایگزین کرده است. رژیم ترامپ/پنس، «تک پایه» کردن رژیم حاکم در آمریکا را برای پیشبرد این دستور کار داخلی و بین‌المللی ضروری تشخیص می‌دهد.

ضد کمونیسم هار فاشیست‌ها، مولفه مهمی از کلیت نژادپرستی، پدرسالاری و مردسالاری و زن ستیزی و آل جی بی تی کیو هراسی، دین خوبی فاشیستی مسیحی و ضدیت با علم و شوونیسم امپریالیستی آنها است. این‌ها را امروزه، نظامی‌گری (میلیتاریسم) در صحنه داخل و صحنه بین‌المللی، یعنی سیاست سرکوب خشن در داخل و دست زدن به جنگ‌های تجاوزکارانه در خارج، به یکدیگر پیوند زده و تکیه گاه خود کرده است.

این اوضاع، سیاست ضروری سرنگونی رژیم فاشیستی ترامپ/پنس را به عنوان برنامه‌ای فوری در دستور کار کمونیست‌های انقلابی در آمریکا گذاشته است. سیاستی که نزدیک به چهار سال است توسط حزب کمونیست انقلابی آمریکا و سازمان توده‌ای رفیوز فاشیسم /^۱ /پیش برده می‌شود. باب آواکیان رسیدن به این هدف را لازمه گشودن راه انقلاب برای از بین بردن کل سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی در آمریکا می‌بیند و در اسناد متعدد ضرورت این برنامه فوری (که مبارزه‌ای کمتر از انقلاب است)، ربط آن با راهگشایی برای هدف استراتژیک انقلاب (که ستاره راهنمای آن شعار انقلاب و نه چیزی

کمتر! است) در آمریکا را تشریح کرده و پایه‌های علمی آن را نشان داده است. او همواره تأکید کرده است که هرچند این مبارزه ضروری هدفی کمتر از انقلاب دارد اما کمونیست‌های انقلابی (مشخصاً حزب کمونیست انقلابی در آمریکا) با داشتن رویکرد استراتژیک به این مبارزه می‌توانند و باید آن را به خدمت راهگشایی برای ساختن انقلابی که ضرورت بنیادین جامعه و جهان است درآورند. یعنی به‌طور مشخص و بدون ابهام، افق انقلاب کمونیستی و برنامه جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی را به قطبی مؤثر در جامعه تبدیل کنند، حزب و نیروهای سازمان یافته آن را تقویت کنند، توده‌های مردم را در مبارزه علیه قدرت حاکم سازمان داده و افکارشان را در خدمت به این انقلاب تغییر دهند و با این اقدامات اوضاع را به سمت شکل‌گیری وضعیت انقلابی برانند، آنچنان که امکان راه انداختن جنگ انقلابی و پیروزی در سرنگونی کل سیستم و جایگزینی آن با قدرت سیاسی و نظام اقتصادی اجتماعی‌ای که در پیش نویس «قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی» توسط آواکیان ترسیم شده است، به دست آید. آواکیان بارها تأکید کرده است: «بیایید به اصل پایه‌ای برگردیم: ما نیاز به انقلاب داریم و در تحلیل نهایی هر چیز دیگری بیهوده است.»

بیانیه اخیر وی نیز تأکیدات روشن و تیزی بر جهت‌گیری‌های استراتژیک دارد و راهی برای توهّم و تخیل نسبت به مجاری انتخاباتی و ماهیت یکسان احزاب حاکم و همچنین ظرفیت و جایگاه جنبش‌های توده‌ای (هرچقدر هم عادلانه و رادیکال و وسیع باشند) نمی‌گذارد و تأکید می‌کند:

«تکیه کردن بر «ضوابط» و «مجاری معمول» سیستم و محدود کردن اقدامات خود در این چارچوب‌ها، از جمله انتخابات آینده، نمی‌تواند مشکل عمیق و فوری پیش رو را حل کند، به ویژه هنگامی که مساله مقابله با یک رژیم فاشیستی و پیروان متعصب آن است که مصمم‌اند این «ضوابط» را لگد مال کرده و پاره شان کنند.» و «هر دوی این‌ها، احزاب سیاسی طبقه حاکم‌اند و هیچ یک از نامزدهای انتخاباتی آن‌ها در پایه‌ای‌ترین و اساسی‌ترین مفهوم، چیز «خوبی» را نمایندگی نمی‌کنند. بایدن در هیچ جنبه محتوایی «بتر» از

ترامپ نیست، جز این که او ترامپ نیست و بخشی از تلاش برای تحکیم و اجرای حاکمیت فاشیستی با تمام معنایی که دارد، نمی باشد.»
و این که:

«مبارزات چند جانبه برای براندازی رژیم فاشیستی ترامپ/پنس جایگزینی برای حرکت به فراسوی این سیستم و هر آنچه که توسط «شرایط عادی» آن نمایندگی شده و تجسم می یابد نیست. بلکه باید به مثابه یک بخش - بخشی مهم - از حرکت به فراسوی سیستم در دست گرفته شود.»

در این چارچوب، موضع گیری حزب ما، در حال حاضر چیست؟

این بیانیه از دو جهت تأمل برانگیز است: هم از نقطه نظر دقت و روشنایی بر سر این که رژیم فاشیستی ترامپ/پنس چه چیزی را نمایندگی کرده و چه بر سر توده های مردم در آمریکا و کل جهان می آورد و در صورت تثبیت چه نتایج وحشتناک تری خواهد داشت، و هم از نقطه نظر سیاست غیرعادی ای که پیش میگذارد؛ یعنی شرکت در انتخابات بورژوازی در سوم نوامبر و رأی به بایدن.

به دلایل روشن، حزب ما در موقعیت موضع گیری سریع در مورد درست یا غلط بودن این سیاست نیست. به جای آن، ما با ضرورت فهمیدن بیشتر مساله مواجهیم. شاید در شرایط استثنایی و اضطراری (مانند شرایطی که آواکیان در این بیانیه ترسیم می کند) چنین سیاستی درست باشد، در عین این که بنا بر نوشته آواکیان: «معمولا، ما کمونیست های انقلابی استدلال می کنیم که مردم نباید در انتخابات بورژوایی رأی دهند. زیرا این کار به تقویت سیستم سرمایه داری-امپریالیستی خدمت کرده و به این توهم رایج دامن می زند که گویا می توان با «اصلاحات» و بدون سرنگون کردن سیستمی که سرچشمه همه این دهشت ها است، از ستم و استثمار خلاص شد.»

بنابراین، سوال این است: آیا این سیاست، در خدمت «رویکرد و جهت گیری استراتژیک» انقلاب است یا نیست؟ آواکیان در این بیانیه استدلال کرده است که چنین است. اما دانش ما در مورد میدان و روندهای تاکتیکی که اتخاذ

این سیاست را الزام آور می‌کند به ما اجازه موضع‌گیری (حداقل در حال حاضر) را نمی‌دهد. این نیز برایمان روشن است که در صحنه پیچیده مبارزه طبقاتی، رهبران، حتی رهبرانی مانند مارکس، لنین، مائو و آواکیان با وجود داشتن جهت‌گیری استراتژیک و سیاست‌های مقطعی صحیح، می‌توانند هنگام هدایت کشتی انقلاب از پیچ و خم‌های مبارزه دچار اشتباهات فرعی شوند. این یک اصل علمی عام است. لازم به تصریح است که ذکر آن در اینجا به معنای آن نیست که معتقدیم با چنین موردی مواجهیم. همان‌طور که گفتیم، ما با ضرورت فهمیدن بیشتر مساله مواجهیم تا موضع‌گیری سریع.

باب آواکیان یک رهبر کمونیست معمولی نیست. همان‌طور که حزبمان ارزیابی و اعلام کرده است او در تکامل علم کمونیسم، کاری در مقیاس و بزرگی کار کارل مارکس انجام داده است. به علاوه او مهمترین رهبر سیاسی انقلابی کمونیست در حال حاضر جهان است که در رأس پیشبرد انقلاب در دل سرمایه‌داری-امپریالیستی آمریکا قرار دارد و انقلاب کمونیستی را در جایی رهبری می‌کند که نتایج آن پیامدهای عظیمی برای کل بشریت در کره زمین دارد. به همین نسبت نیز بررسی علمی و تامل در سیاست‌هایی که پیش می‌گذارد برای ما مهم است.

عروج فاشیسم در رأس دولت امپریالیستی آمریکا و تلاش فاشیست‌ها برای تغییر کیفی شیوه حاکمیت دیکتاتوری بورژوازی در آمریکا، نه فقط خطری برای پرولتاریا و انقلابیون و مردم تحت ستم آمریکا بلکه برای کل بشریت است و مبارزه برای سرنگونی رژیم فاشیستی ترامپ/پنس، ضرورتی فوری است. در این زمینه، حزب ما کاملاً با خط حزب کمونیست انقلابی آمریکا و «رفیوز فاشیسم» موافق است. خط و عملکرد کمونیست‌های انقلابی در آمریکا و رهبری باب آواکیان در این فرایند همواره برای ما بسیار آموزنده بوده است که چگونه می‌توان یک جنبش مبارزاتی ضروری را که هدفی «کمتر از انقلاب» دارد، با در پیش گرفتن رویکرد و جهت‌گیری استراتژیک به خدمت گشودن راه استراتژی «انقلاب و نه چیزی کمتر» در آورد و به جای منحل کردن افق و برنامه کمونیستی و حزب کمونیست، این مبارزه ضروری را به گونه‌ای پیش

برد که به ساختن نیروی متشکل کمونیست‌های انقلابی خدمت کند، نیروهای کمونیست انقلابی در بطن آن تواناتر شوند و عدهٔ بیشتر از توده‌های مردم را نیز حول انقلاب و نه چیزی کمتر از آن، جلب و سازماندهی کنند.

آموختن اما نیازمند بررسی نقادانه است. پس پیش از هر چیز باید این بیانیه را خوب مطالعه کنیم تا استدلال‌های آن را درک کرده و نقادانه حول آن بحث کنیم. و از آن جا که این بیانیه و سیاست غیر عادی رأی به نامزد انتخاباتی غیر فاشیست امپریالیسم، به‌طور خاص مربوط به اوضاعی است که مرکز آن عروج یک رژیم فاشیستی در رأس دولت آمریکا است، لازم است یک بار دیگر به مباحث مربوط به فاشیسم که از چهار سال پیش در حزب ما نیز جریان داشته (و در نشریه حقیقت شماره ۸۲ به شکل پرونده ویژه‌ای در در این زمینه منتشر شده است) رجوع کنیم.

این مختصر را برای آغاز مطالعه و بحث نگاشته‌ایم تا این که در آینده رهبری حزبمان مفصل‌تر به بیان نظرات و آموخته‌ها و رهنمودهای خود در این مورد بپردازد.

مقاله دوم

بخش دوم

دربارهٔ اوضاع خطرناکِ پیش رو، ضرورت فوری بیرون راندن رژیم فاشیستی ترامپ/پنس از قدرت، رأی دادن در آیین انتخابات و نیاز اساسی به انقلاب کردن

۱ اوت ۲۰۲۰

۱- وضعیت امروز چالش‌هایی بی‌سابقه و با تأثیرات درازمدت در مقابلمان گذاشته است که نه تنها برای مردم این کشور بلکه برای کل بشریت پیامدهای عمیقی خواهد داشت. من سه سال پیش، این واقعیت را تحلیل کردم و از آن زمان تا کنون، بسیار برجسته‌تر و حتی خطرناک‌تر شده است:

اکنون با رژیم فاشیستی که بر ما حاکم است روبه‌رو هستیم: رژیمی که بی‌امان به حقوق و آزادی‌های مدنی حمله می‌کند و آشکارا تعصب و نابرابری را ترویج و ترغیب می‌کند. این فاشیست‌ها عده‌ای از مردم را فرومایه و بی‌ارزش یا لکه‌ننگ کشور می‌خوانند و رفتارشان با آن‌ها بی‌اعتنائی سنگدلانه یا کین‌ورزی بی‌رحمانه است. آن‌ها محروم کردن میلیون‌ها نفر از بیمه سلامت و درمان را که بدون آن مردم در رنج زندگی کرده و بسیاری جان خواهند داد مأموریت خود می‌دانند. آن‌ها گستاخانه زنان را اشیاء قابل غارت و ماشین زاد و ولد می‌دانند که حق سقط جنین و کنترل بارداری ندارند و باید تابع شوهران و به‌طور کلی مردان باشند. علم تغییرات اقلیمی را انکار می‌کنند، به علم تکامل حمله و به‌طور کلی روش علمی را تقبیح می‌کنند. این رژیم است که زرادخانه کشتار جمعی‌اش را به رخ می‌کشد و تهدید می‌کند که دست به جنگ هسته‌ای خواهد زد. ترور دولتی را علیه مسلمانان، مهاجران و توده‌های مردم گنوه‌های آمریکا تشدید کرده است؛ از او‌باش بی‌رحمی که از دهانشان تعفن «اول آمریکا» بیرون می‌زند، از سفیدپوستان برتری‌طلب و مردسالاران و نفرت‌پراکنی‌های ضد دگرباشان جنسی حمایت کرده و آن‌ها را افسارگسیخته می‌کند. این رژیم است که به خاطر همه این‌ها به خود می‌بالد و اعلام می‌کند که بدتر از همه این‌ها را در انبان دارد.

در رأس این رژیم «قلدر مجنونی» نشسته است که انگشت‌اش روی ماشه بمب هسته‌ای قرار دارد. این رژیم، بدون اغراق نه تنها تشدید بی‌سابقه رنج توده‌های بشریت را تهدید می‌کند بلکه خطری برای موجودیت بشریت است. زیرا در حال افزایش غارت هرچه بیشتر محیط زیست است و به داشتن سلاح‌های کشتار جمعی بی‌نظیر افتخار کرده و با گستاخی اعلام می‌کند که مایل است از این سلاح‌ها، از جمله از زرادخانه عظیم هسته‌ای‌اش استفاده

کند.

همچنین تأکید کرده‌ام که سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی از طریق «عملکرد عادی» خود، این فاشیسم را تولید کرده و تحت این سیستم هیچ تغییر اساسی مثبت ممکن نیست. در نتیجه، سیستم را باید سرنگون کرد و به جای آن سیستمی را جایگزین کرد که به شکل رادیکال متفاوت و به مراتب بهتر از آن است، تا بتوانیم کلیه روابط ستم و استثمار و درگیری‌های خشونت‌آمیزی که این روابط تولید می‌کنند را ریشه‌کن کنیم. تمامی این‌ها در شالوده‌های سیستم تعبیه شده‌اند و بخش لاینفک و ضروری از کارکرد و نیازهای آن را تشکیل می‌دهند.

در حال حاضر، برای همه کسانی که مشغله‌شان پایان دادن به بی‌عدالتی و ستم است و برایشان سوال است که آیا بشریت آینده‌ای که ارزش زندگی داشته باشد را خواهد داشت و اصلاً آینده‌ای خواهد داشت یا خیر، بیرون راندن رژیم فاشیستی ترامپ/پنس از قدرت، مسأله‌ای فوری و عاجل و یک الزام حقیقتاً تاریخی است.

راه حل اساسی برای دهشت‌هایی که سیستم دائماً برای توده‌های بشریت به وجود می‌آورد، انقلاب و سرنگونی سیستم است (فارغ از این که سیستم از طریق دیکتاتوری فاشیستی عریان طبقه سرمایه‌دار حاکم اداره می‌شود یا از طریق دیکتاتوری نقابدار «دمکراتیک» این طبقه). کسانی که این نیاز را درک می‌کنند نباید رویکردشان به مبارزه فوری برای بیرون راندن رژیم ترامپ/پنس از قدرت، چنین باشد که گویی این مبارزه «انحراف» از «یا «جایگزینی» برای) ضرورت سازمان دادن جنبش برای انقلاب است. رویکردشان، دقیقاً باید این باشد که این مبارزه بخشی — و بخشی حیاتی و ضرورتی فوری — از فعالیت کلی برای سازمان دهی انقلاب است.

هدف اساسی و ستاره راهنمای ما کماکان این است: انقلاب و نه چیزی کمتر از آن!

در هر فعالیتی که امروز انجام می‌دهیم، از جمله هنگام شرکت در مبارزاتی

که رویکردشان مبارزه برای هدفی کمتر از انقلاب است، رویکرد ما این است که همه این فعالیت‌ها را به خدمت هدف اساسی انقلاب و رهایی بشریت در آوریم و همواره باید چنین رویکردی را داشته باشیم.

معمولاً، ما کمونیست‌های انقلابی استدلال می‌کنیم که مردم نباید در انتخابات بورژوازی رأی دهند. زیرا این کار به تقویت سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی خدمت کرده و به این توهم رایج دامن می‌زند که گویا می‌توان با «اصلاحات» و بدون سرنگون کردن سیستمی که سرچشمه همه این دهشت‌ها است، از ستم و استثمار خلاص شد. اما آیا این موضع در رابطه با انتخابات خاص کنونی درست است؟ برای جواب گفتن به این سوال باید به کل تصویر نگاه کنیم.

۲- در مدت نزدیک به چهار سال که رژیم ترامپ/پنس در قدرت بوده است، ما را مجبور کردند شاهد جنایت‌هایی که پیشاپیش مرتکب شده است باشیم و خطر عظیم آن را تحمل کنیم. ترامپ کارزار انتخاباتی خود در سال ۲۰۱۶ را بر مبنای برنامه‌ای پیش برد که آشکارا برنامه‌ای فاشیستی بود مشتمل بر برتری جویی سفیدپوستان و مردسالاری و نژادپرستی و مهاجر هراسی به ویژه علیه مهاجران مکزیکی و کشورهای دیگر که او آن‌ها را «گودال‌های متعفن» می‌نامد. همچنین حمایت آشکار از تبهکاری و شرارت نیروهای پلیس و هواداران «غیر نظامی» او. ترامپ بلافاصله پس از رسیدن به قدرت، با تمام قوا این برنامه را به عمل درآورد و به سرعت کلیه «ضوابط نهادینه»^[۱] را که مانعی در مقابل خود می‌دید، لگدمال کرد و حتا در مواجهه با استیضاح این کار را ادامه داد و پس از این که رفقای فاشیست او در حزب جمهوری خواه وی را در مجلس سنا تبرئه کردند، با تفرعن و شتاب بیشتر به این کار ادامه داد.

اساساً، هر آنچه در ابتدای بیانیه درباره این رژیم توصیف شده چیزی است که ترامپ و اطرافیانش با شدت کین خواهانه به انجام رسانده‌اند. با نزدیک شدن انتخابات ماه نوامبر، این روند غلیظ‌تر و پرخاشگرانه‌تر شده است. تصورش را بکنید که اگر در ماه نوامبر در صورت انتخاب مجدد برای دور دوم، به او مقام «فرماندهی» داده شود، چه خواهد کرد!

پاندمی کوید ۱۹ و پاسخ ترامپ و پنس به این بیماری عالم گیر، تصویر روشن دیگری از ماهیت ضد علمی این رژیم و بی‌اعتنایی مطلق آن به رنج توده‌های مردم ارائه می‌دهد. به ویژه قشرهایی که این رژیم بیشترین حس تحقیر را نسبت به آن‌ها دارد و شکننده‌ترین‌های جامعه‌اند و در این پاندمی شدیدترین ضربات را خورده‌اند.

تمام این‌ها اتفاقات وحشتناکی هستند اما مساله صرفاً اتخاذ سیاست‌های وحشتناک نیست. بلکه ما با یک شکل کیفیتاً متفاوت از حاکمیت مواجهیم که مبتنی است بر سرکوب وحشیانه و تجاوز به هر آنچه قرار است پایه‌ای‌ترین حقوق باشد.

پیشاپیش دیده‌ایم که ترامپ در نقض آشکار اصول قانون اساسی، نیروی ضربت نظامی اشغالگری را از ارگان‌های مختلف دولت فدرال به پورتلند و شهرهای دیگر فرستاده است، تا ابراز نارضایتی و اعتراضات مردم را جرم و جنایت تلقی کرده و سرکوب کنند و بر سلطه ترور علیه توده‌های مردم در گتوهای شیکاگو و دیگر نقاط بیافزایند.

ما شاهد نمایش برتری طلبی عریان ترامپ در شعار «اول آمریکا» بوده‌ایم؛ از جمله در مطالبات مکررش برای مجازات شدید کسانی که به نظر او نتوانسته‌اند به‌طور شایسته شور و وطن پرستی نشان دهند، یا جرأت انتقاد از او را به خود داده‌اند یا علیه برخی از عریان‌ترین ستم‌گری‌های قوای اجرایی سیستم، به ویژه تداوم سرکوب بی‌رحمانه سیاهان و قتل مردم سیاه، قهوه‌ای و بومیان آمریکایی توسط پلیس اعتراض کرده‌اند. ترامپ دائماً در حال ترغیب رذالت اوباش طرفدار «متمم دوم قانون اساسی»^[۳] و دیگر کسانی که او «آدم‌های بسیار شایسته» می‌خواند بوده است.

همه این‌ها عروج هیتلر به قدرت و حاکمیت او و آلمان نازی در دهه ۱۹۳۰ و اوایل دهه ۱۹۴۰ را به یاد می‌آورند. هنگامی که هیتلر جنبش فاشیستی خود را بنا می‌نهاد، اراذل و اوباش بسیج می‌شدند تا آن دسته از مردم را که حمایت خود از هیتلر را نشان نمی‌دادند ضرب و شتم کرده و بترسانند و به

آن‌ها در خیابان و سایر اماکن عمومی حمله کنند. همین که دولت فاشیستی نازی قدرت خود را تثبیت کرد، هرگونه اپوزیسیون را به شدت مجازات و خرد کرد. همه کسانی که با صراحت او و ایدئولوژی رسمی نازی او را تأیید نمی‌کردند مورد هدف قرار می‌گرفتند. تعداد زیادی از مردم از مؤسسات دولتی پاکسازی شدند. به ویژه یهودیان و همه کسانی که به اعتقاد رژیم نازی نسبت به «نژاد خالص آلمانی» «بیگانه» بودند و مانعی در رسیدن این رژیم به اهداف جنایت‌کارانه‌اش تلقی می‌شدند. اول از کمونیست‌ها شروع کردند. اما خیلی زود جمعیت یهود، کولی‌ها (رومان‌ها)، همجنس‌گرایان و دیگران را در بر گرفت. اردوگاه‌های کار اجباری پر از کسانی شد که برای رژیم نازی تهدید یا برای آلمان «لکه‌نگ» محسوب می‌شدند. و طولی نکشید که این روند به نسل‌کشی گسترده میلیون‌ها یهودی در آلمان و کشورهای که توسط رژیم نازی فتح و اشغال می‌شدند، منجر شد.

هرچند این اتفاقات یک باره رخ ندادند اما طی یک دوره نسبتاً کوتاه (یک دهه یا بیشتر) و با شتابی فزاینده روی دادند. حاکمیت قانون کاملاً آشکارا و رسماً کنار گذاشته نشده بود اما «قانون» و «حاکمیت قانون» مترادف شد با هیتلر و هر آن چه رژیم نازی می‌گفت «قانون» است. بخش عمده از کاری که هیتلر و نازی‌ها در جریان حاکمیت وحشت و نسل‌کشی انجام دادند «مطابق قانون» بود. قانونی که به اهداف و ابزار توحش آن‌ها تقلیل پیدا کرده بود، و توسط نهادهایی که کاملاً از هر معنا یا هدفی به جز خدمت به دستور کار نازی و انطباق با آن تهی شده بودند، از طریق سرکوب و قتل اعمال می‌شدند و تبدیل شده بودند به ابزار جنایت نازی‌ها.

در مجموع آنچه ترامپ در حال حاضر انجام می‌دهد، از جمله فراخوان‌های علنی وی برای لغو تصمیمات دیوان عالی و مصوبه‌ها و بدعت‌های قبلی (به‌طور مثال، فراخوان غیرقانونی کردن سقط جنین و مجازات سوزاندن پرچم)، به همراه نقض مکرر قانون و آیین‌های دادرسی قانونی توسط وی و پافشاری بر این که او خودش قانون است، سایه فرارسیدن دیکتاتوری فاشیستی هرچه عربان‌تر است. فاشیسم همین است. یعنی دیکتاتوری آشکار

و تهاجمی، لگدمال کردن حاکمیت قانون، تکیه کردن بر خشونت و ترور به نیابت از سیستم سرمایه‌داری سیری‌ناپذیر و به مثابه تلاشی افراطی برای مقابله با شکاف‌های عمیق اجتماعی و بحران‌های حاد (در داخل و در عرصه جهانی). و با اقدامات «وزیر آموزش و پرورش» ترامپ (بتسی دو-ووس) Betsy DeVos می‌توانیم خطوط کلی نسخه رژیم ترامپ/پنس از «ایدئولوژی رسمی» (مسیحیت فاشیستی) را ببینیم. چرا که بتسی دو-ووس خودش یک فاشیست بنیادگرای مسیحی است و هدف نهایی‌اش تعویض نظام آموزش عمومی و سکولار آمریکا با مدارس مبتنی بر آموزش آیینی مسیحیت بنیادگرا است. از هم اکنون می‌توانیم سایه‌گستری وضعیتی را تشخیص دهیم که نه تنها دانش آموزان مدارس بلکه همه افراد جامعه ملزم به بیعت وفاداری با یک آمریکای فاشیستی مسیحی سفید گردند.

یکی از بیانیه‌های سازمان «رفیوز فاشیسم» این موضوع را در متن زیر به شکل شیوا و قدرتمند استدلال می‌کند:

«به واقع خطوط در حال ترسیم شدن هستند و اوضاع آستان پیامدهای فاجعه‌آمیز برای کل بشریت است. اگر ما حق اعتراض از طریق قانونی یا غیر قانونی را از دست بدهیم، اصلاً نمی‌توان گفت که چه خواهد شد. فاشیسم صرفاً بدترین حالت در چرخش آونگ نیست. بلکه تغییری کیفی در نحوه حاکمیت بر جامعه است. گروه‌ها را یکی پس از دیگری شرور نامیده و در مسیری که به وحشت می‌انجامد مورد آماج قرار می‌دهد. همه این‌ها در ظرف بیش از سه سال در جریان بوده است، اما با وجود برپا شدن اردوگاه‌های اجباری در مرز، تیرتیه ترامپ در دادگاه استیضاح قلابی و فرمان اجرایی برای محافظت از بناهای تاریخی و هم زمان جرم‌انگاری کردن حق «متمم اول» که استفاده از آن مجازات زندان دارد، خیلی‌ها هنوز می‌خواهند غرق در توهمات راحت‌طلبانه‌شان باشند و نمی‌خواهند باور کنند که این اتفاق واقعاً دارد روی می‌دهد. این فاشیسم است که به جریان افتاده و زمان برای متوقف کردن آن دارد از دست می‌رود».

مدت طولانی است که عده‌ای از ما، از جمله صداهای متنوعی که توسط

«رفیوز فاشیسم» نمایندگی می‌شود، نشان داده‌ایم که رژیم ترامپ/پنس خطری فوری و دارای ظرفیت خطرانی بس عظیم‌تر است. اما این هشدارها اغلب اوقات و بیش از اندازه با واکنش انکارهای متکبرانۀ کسانی روبه‌رو شده است که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند واقعیت و مسیر این رژیم را ببینند. آن‌ها چشمان خود را بر بسیاری از کارهای وحشتناکی که این رژیم پیشاپیش انجام داده بستند و به آن‌ها کم بها دادند تا خطر این رژیم را انکار کنند. آن‌ها خاطر نشان می‌کردند که این رژیم هنوز فلان و بهمان کارها را انجام نداده و انتظار داشتند که «اثبات» این ادعا باشد که این کارها را نخواهد کرد. اکنون که دیری از شب گذشته و در این لحظه حساس، با دیدن ماهیت فاشیستی این رژیم و تشابهات بسیار واقعی آن با جنایت‌های رژیم‌های فاشیستی قبلی، دادن عنوان «زنگ خطرهای اغراق آمیز» به این هشدارها هیچ نیست مگر بی‌اعتنایی به درس‌های حیاتی تاریخ و علاوه بر این، چشم پوشیدن بر واقعیت بسیار خطرناک اوضاع کنونی: از جمله، اهمیت این واقعیت که ترامپ برای عملی کردن وعده‌هایی که به فاشیست‌های مسیحی داده است، دادگاه‌ها را از مدارج پایین تا دیوان عالی کشور با قشونی از فاشیست‌های مسیحی و دیگر قضات راست افراطی پر کرده است. این قشون، برای اعطای «مشروعیت قانونی» به کل برنامه هولناک رژیم فاشیستی ترامپ/پنس حرکت خواهد کرد.

اگر این رژیم بتواند قدرت خود را بیش از این‌ها تثبیت کند و در اجرای اهداف ترسناک خود جهش‌های بیشتری کند، نتیجه‌اش عقب‌گرد ویرانگر برای هرگونه تلاش در مقاومت علیه بی‌عدالتی و ستم خواهد بود و به احتمال زیاد منجر به سرکوب بی‌رحمانه و حتا نابودی مدافعان حقوق دمکراتیک و حامیان هر شکل اصلاحات مترقی معنادار و همچنین نیروهای متشکلی خواهد بود که برای تغییرات اساسی انقلابی مبارزه می‌کنند.

به اساسی‌ترین وجه، ضرورت فوری در بسیج توده‌ای مردم حول خواست بیرون راندن اجباری این رژیم فاشیستی در تضاد با خیزش توده‌ای علیه سفیدسالاری (برتری جویی سفیدپوستان) و ترور پلیسی که نهادینه هستند یا در تضاد با جنبش‌های توده‌ای علیه دیگر جنایت‌های این سیستم نیست. بلکه در

اتحاد بنیادین با تمام این مبارزات بوده و برای همه آن‌ها حیاتی است. این‌ها به طرز قدرتمند با یک دیگر رابطه تقویت متقابل دارند که می‌توان و باید آن را درک کرد و بر این مبنا آن‌ها را سازمان داد.

۳- تقریباً با اطمینان می‌توان گفت که صرفاً اتکا به رأی دادن برای بیرون راندن رژیم از قدرت، منجر به نتایج بسیار بد و حتی فاجعه‌آمیز خواهد شد. این امر به ویژه با توجه به کارهایی که رژیم ترامپ/پنس پیشاپیش در رابطه با انتخابات انجام می‌دهد و آن چه ترامپ در رابطه با آن می‌گوید، صادق است. پیشاپیش رژیم و حامیان‌ش حرکت‌هایی را برای سرکوب آرای کسانی که احتمالاً علیه ترامپ رأی خواهند داد شروع کرده‌اند. به عنوان مثال ترامپ دست به حملات کاملاً بی‌اساس علیه ارسال رأی از طریق پُست زده و برای ارباب سیاهان و لاتین تباران و مانع تراشی در مقابل استفاده آن‌ها از حق رأی‌شان تدارک می‌بیند. ترامپ همان‌طور که در انتخابات سال ۲۰۱۶ گفت در صورت باخت، از پذیرش نتیجه انتخابات سر باز خواهد زد، در مورد انتخابات آینده هم چنین زمزمه‌هایی را سر داده است. و اکنون ایده «معلق کردن» و «به تأخیر انداختن» انتخابات را طرح می‌کند.

با توجه به کارهایی که ترامپ قبلاً انجام داده و وقیحانه اعلام کرده، می‌توان تصور کرد که با نزدیک شدن انتخابات و بعد از آن، رژیم ترامپ/پنس گارد توفان **storm troopers** وفادار به خودش را در شهرهای سراسر کشور مستقر کرده و با شرارت دست به سرکوب هرگونه ابراز مقاومت و مخالفت بزند. این چشم‌انداز بسیار ترسناک و همچنین بسیار واقع بینانه است.

تداوم پاندمی کوید ۱۹ یا فرمان‌های اجرایی برای فرونشاندن «بی‌نظمی مدنی» (اعتراضات) در بسیاری از نقاط کشور می‌تواند همچنین به عنوان بهانه و نقابی برای «تعلیق» انتخابات و شاید تعلیق نامحدود آن، استفاده شود.

مطمئناً می‌توان تصور کرد که ترامپ یک «شرایط اضطراری ملی» نیز خلق کند. برای مثال به اقدامات جنگی علیه ایران یا حتی احتمالاً علیه چین دست بزند و به این بهانه شرایط سرکوبگرانه شدیدتری را برقرار کند، شمار بیشتری

از گارد توفان شبه نظامی‌اش را برای اشغال شهرها بفرستد و انتخابات را ابطال کند (یا برای مدت نامحدود «به تاخیر» بیندازد) و یا در صورت برگزاری انتخابات، از این طریق آراء و نتایج آن را کنترل کند.

در حال حاضر، استمرار در سازمان دادن مقاومت و سازمان دادن آن به شکل قدرتمند و گسترش یابنده علیه هر حرکت سرکوبگرانه ترامپ، از جمله سازمان دادن مخالفت علیه تلاش‌های این رژیم در سرکوب رأی دهندگان و از طریق بسیج گسترده در حمایت و دفاع از آن‌هایی که آماج چنین سرکوبگری هستند، دارای اهمیت اساسی است.

با آگاهی کامل نسبت به ماهیت رژیم فاشیستی و آن چه نمایندگی می‌کند و با آگاهی نسبت به این که ترامپ فقط به دنبال سرکوب آرای کسانی نیست که علیه وی رأی خواهند داد، بلکه در تدارک است که در صورت برنده نشدن در انتخابات برای ماندن در قدرت از سرکوب خشن و قهری استفاده کند... با آگاهی کامل نسبت به این‌ها، هم اکنون باید دست به بسیج حقیقتاً عظیم و پایدار حول خواست متحدانه بیرون کردن فوری این رژیم از قدرت بزنیم. این مبارزه از اهمیتی اساسی و فوری برخوردار است و باید جهت‌گیری آن را داشته و آماده باشیم که در صورت ضرورت اوضاع، این بسیج را بعد از انتخابات هم ادامه دهیم.

از روزهای نخست رژیم ترامپ/ پنس، سازمان «رفیوز فاشیسم» ماهیت فاشیستی این رژیم را فریاد زده و فراخوان بسیج گسترده توده‌ای با هدف بیرون راندن این رژیم از قدرت را داده است. تحقق این هدف اکنون هرچه ضروری‌تر و فوری‌تر شده است. اگر، آن‌ها که از این رژیم متنفرند اما در گذشته نتوانستند یا نخواستند ماهیت واقعی فاشیستی و خطر بزرگ آن برای بشریت را تشخیص دهند، زودتر از این‌ها به فراخوان «رفیوز فاشیسم» پاسخ داده و فعالانه درگیر آن شده بودند، امروز با اوضاعی واقعاً متفاوت و بسیار خوبی روبه‌رو بودیم. اکنون سرانجام و به‌طور روزافزونی عده بیشتری این واقعیت را تشخیص می‌دهند و حول ماهیت «اقتدارگرایی» این رژیم بحث می‌شود و حتی استفاده از اصطلاح فاشیسم برای توصیف آن افزایش یافته

است. همان‌طور که خاطر نشان کردم در مورد افراد زیادی می‌توان گفت: «اوه! حالا می‌گویند» که این فاشیسم است، گویی به تازگی فاشیسم ظاهر شده است. اما از آن جا که خطرات عمیق را می‌فهمیم، بهتر است این واقعیت را به رسمیت بشناسیم که الان بهتر از هرگز است. زمان در حال از دست رفتن است. اما هنوز برای محقق کردن بسیج گسترده توده‌ای خیلی دیر نشده است. تکیه کردن بر «ضوابط» {«هنجارها»} و «مجاری معمول» سیستم و محدود کردن اقدامات خود در این چارچوب‌ها، از جمله انتخابات آینده، نمی‌تواند مشکل عمیق و فوری پیش رو را حل کند، به ویژه هنگامی که مساله مقابله با یک رژیم فاشیستی و پیروان متعصب آن است که مصمم‌اند این «ضوابط» را لگد مال و پاره کنند.

۴- در این لحظه حساس، باید از هر وسیله عمل غیر خشونت‌آمیز مناسب برای بیرون کردن این رژیم از قدرت، استفاده شود. اگر علیرغم اعتراضات گسترده با خواست بیرون کردن رژیم ترامپ/پنس از قدرت، این رژیم در زمان انتخابات کماکان در قدرت باقی مانده باشد، آنگاه (با فرض این که انتخابات به واقع برگزار شود) استفاده از کلیه ابزار مناسب برای کنار زدن این رژیم باید شامل رأی دادن علیه ترامپ باشد. بدون این که تکیه اساسی بر روی این روش گذاشته شود. واضح بگویم که این به معنای «رأی اعتراضی» برای برخی کاندیداها که شانس پیروزی ندارند نیست. بلکه برای رأی موثر علیه ترامپ، در واقع باید به نامزد حزب دمکرات یعنی بایدن رأی داد.

دلیل این امر آن نیست که بایدن (و به‌طور کلی حزب دمکرات) یک باره تبدیل به چیزی غیر از آن چه هستند شده‌اند. آن‌ها نمایندگان و ابزار سیستم استثمارگر، ستم‌گر و به معنای واقعی کلمه، سیستم آدمکش سرمایه‌داری-امپریالیستی هستند. پروسه انتخاباتی کماکان همان چیزی است که ما کمونیست‌های انقلابی نامیده ایم: BEB (مزخرف انتخاباتی بورژوازی). کماکان حقیقت این است که هیچ تغییر اساسی به سمت شرایط بهتر نمی‌تواند از طریق پروسه انتخاباتی به دست آید و این که به‌طور عام و به‌طور کلی، رأی دادن تحت این سیستم به تقویت سیستم خدمت می‌کند، به ویژه اگر به رأی

دادن به عنوان راهی برای دست یافتن به تغییر معنادار و به خصوص اگر به عنوان «راه» به آن نگریسته شود. اما این انتخابات، فرق دارد.

این حقیقت دارد که با هر انتخاباتی، دمکرات‌ها همان بازی شیدانه را اجرا می‌کنند. یعنی مردم متفرد از بی‌عدالتی و ستم را می‌ترسانند که به «شر کمتر» رأی دهند و اصرار می‌ورزند که «شما ممکن است با هرچه ما می‌گوییم موافق نباشید، حتا ممکن است اختلافات و انتقادهای جدی به ما و فعالیت‌های مان داشته باشید اما آیا واقعاً می‌خواهید که آن‌ها در قدرت باشند؟! (منظور از آن‌ها سفیدپوستان برتری طلب، مردسالاران، غارتگران محیط زیست که تغییرات اقلیمی را انکار می‌کنند، و مرتجعین تمام قد حزب جمهوری خواه است).

و حزب دمکرات همواره و دائماً این کار را کرده است. حزب دمکرات نماینده سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی است که سفیدسالاری، مردسالاری، غارت محیط زیست و جنگ برای امپراتوری در وجودش تعبیه شده و همواره تلاش می‌کند در رأس سیستم بنشیند. با این وجود گاه‌ها سر و صداهایی در مورد این جنایت‌ها کرده و برخی قدم‌ها برای برخی اصلاحات ناچیز (و در نهایت بی‌محتوا) بر می‌دارد تا به اصطلاح کاری در رابطه با آن‌ها صورت بدهد. همه این‌ها در واقع به ایجاد اوضاع وحشتناکی که امروز در مقابلمان است خدمت کرده است. به لحاظ سیاسی بسیاری از کسانی که به دنبال خاتمه دادن به چنین جنایت‌هایی هستند را فلج کرده و به سطح وابستگان منفعل حزب دمکرات و نقش آن در پروسه انتخاباتی فروکاهیده است. ضمن این که بر آتش بخش‌های فاشیست سخت جان جامعه دمیده است که مصرند مطلقاً اجازه هیچ تخفیفی در این جنایات و هیچ امتیازی به مبارزاتی که علیه آن می‌شود، داده نشود، و در واقع خواستار تقویت بی‌رحمانه این ستم و جنایات آن به طرز افراطی هستند.

با این وجود، این انتخابات از زوایای بسیار مهمی متفاوت است. سؤال این

نیست که آیا بایدن و دمکرات‌ها نماینده چیز «خوبی» هستند یا این که آیا اصولاً دمکرات‌ها «بهتر» از جمهوری خواهان هستند. هر دوی این‌ها، احزاب سیاسی طبقه حاکم اند و هیچ یک از نامزدهای انتخاباتی آن‌ها در پایه‌ای ترین و اساسی ترین مفهوم، چیز «خوبی» را نمایندگی نمی کنند. بایدن در هیچ جنبه محتوایی «بهتر» از ترامپ نیست، جز این که او ترامپ نیست و بخشی از تلاش برای تحکیم و اجرای حاکمیت فاشیستی با تمام معنایی که دارد، نمی باشد.

اگر به این انتخابات از این زاویه که کدام نامزد «بهتر» است نگاه کنیم، از درک خطرات عمیق و عواقب بالقوه‌ای که در این وضعیت وجود دارند، غافل خواهیم ماند. واقعیت این است که از درون این انتخابات تنها چیز «خوبی» که می تواند بیرون بیاید، وارد کردن یک شکست قاطع به ترامپ و کل رژیم فاشیستی است. انجام این کار می تواند شرایط به مراتب بهتری برای ادامه مبارزه علیه هر آن چه رژیم ترامپ/پنس نمایندگی کرده و علیه کلیه ستم‌ها و بی عدالتی‌های این سیستم ایجاد کند و هدیه بزرگی برای مردم سراسر جهان خواهد بود.

باز هم در این شرایط بسیار خاص و خارق‌العاده، اگر رژیم ترامپ/پنس با وجود بسیج گسترده توده‌ای حول خواست برکناری این رژیم، در زمان انتخابات همچنان در قدرت باشد، آنگاه مبارزه علیه این رژیم فاشیستی رأی دادن علیه ترامپ از طریق رأی دادن به بایدن را ایجاب می کند، در همان حال که سازماندهی بسیج گسترده و پایدار علیه این رژیم و هر آنچه نمایندگی و در خود فشرده می کند را باید ادامه داد و آماده باشیم که بسیج گسترده را حتا اگر ترامپ در انتخابات بازنده شود اما از قبول باخت امتناع کند ادامه دهیم.

۵ - با وجود تشخیص این مساله، بسیار مهم است که یک بار دیگر به شدیدترین وجه تأکید کنیم که به دلایلی که در اینجا گفته شد، اتکا به رأی دادن بدون بسیج گسترده توده‌ای، به احتمال زیاد منجر به فاجعه خواهد شد.

این احتمال هست که ترامپ واقعاً در انتخابات پیروز شود. اما، چه برنده شود یا بازنده، انتخابات شامل اقدامات بی سابقه در سرکوب آرای مخالفان

وی و استفاده از وسایل غیرقانونی گوناگون برای ماندن در قدرت خواهد بود. و حتی اساسی تر، با درک دقیق ماهیت فاشیستی رژیم و پیامدهای کامل آن، باید گفت فارغ از این که رژیم ترامپ/پنس از چه طریقی به قدرت رسیده و برای ماندن و تحکیم قدرت خود دست به چه حرکاتی می زند، در هر حالت نامشروع است. هیتلر و نازی ها در دهه ۱۹۳۰ در آلمان از طریق «کانالهای عادی سیستم دمکراتیک» از جمله انتخابات به قدرت رسیدند، اما حاکمیت آن ها و اقدامات وحشتناک وصف ناپذیرشان، مطلقاً هیچ «مشروعیتی» نداشت. همین اصل اساسی در مورد رژیم ترامپ/پنس صدق می کند. به دلیل ماهیت و محتوا، چیزی به نام «فاشیسم مشروع» وجود ندارد.

هر اتفاقی در انتخابات بیافتد و حتی اگر بایدن برنده و به واقع رئیس جمهور شود، هرگز «بازگشت به شرایط عادی» در کار نخواهد بود. زیرا، اولاً فاشیست ها، یعنی کسانی که کماکان در مقام های بالای قدرت خواهند ماند و همچنین «پایه» فاشیسم که در جامعه گسترده شده است، چنین اجازه ای را نخواهند داد. و دیگر این که، به هر حال هیچ کس نباید خواهان «بازگشت شرایط عادی» باشد. چرا که «شرایط عادی» این سیستم همواره شامل ظلم و ستم و حشیا نه علیه مردم سیاه و سایر رنگین پوستان از طریق ترور، قساوت و قتل عام سیستماتیک برای اجرای این ستم؛ همواره شامل تبعیض شرورانه، تعصب و خشونت علیه مهاجران، زنان، ال جی بی تی کیوها و سایر کسانی که به عنوان فرومایه و «بیگانه» تلقی شده اند، بوده است. همواره شامل جنگ های ناعادلانه برای امپراتوری و ادامه جنایات علیه بشریت بوده است و اکنون همان «شرایط عادی» از طریق ویرانی های روز افزون محیط زیست و تهدید همیشگی جنگ هسته ای، تهدیدی برای موجودیت بشر نیز محسوب می شود.

مبارزات چند جانبه برای براندازی رژیم فاشیستی ترامپ/پنس جایگزینی برای حرکت به فراسوی این سیستم و هر آنچه که توسط «شرایط عادی» آن نمایندگی شده و تجسم می یابد نیست. بلکه باید به مثابه یک بخش - بخشی مهم - از حرکت به فراسوی سیستم در دست گرفته شود.

۶- سرانجام جدا از این که چه اتفاقاتی در انتخابات جاری بیفتد، یک حقیقت

عمیق تغییر نمی‌کند و آن این که هیچ تغییر اساسی به سمت شرایط بهتر در چارچوبه این سیستم امکان‌پذیر نیست. تشخیص این حقیقت و عمل کردن بر مبنای درک آن اهمیتی حیاتی دارد. هرچند که بسیج گسترده‌ی پایدار حول مطالبه‌ی متحد کننده «برکناری رژیم ترامپ/پنس! فوری!» باید به‌طور عاجل پیش برود. اما در همان حال کسانی که به این درک رسیده‌اند که سفیدسالاری، مردسالاری و دیگر ستم‌ها و جنایت‌ها علیه بشریت که در چارچوب این سیستم جریان دارد در حقیقت در وجود سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی تعبیه شده‌اند، باید به‌طور منظم و مداوم با یکدیگر برای ساختن جنبشی گسترش‌یابنده و تقویت نیروهای سازمان‌یافته برای انجام انقلابی واقعی جهت سرنگونی سیستم، کار کنند.

خلاصه کنم: با توجه به وجود خطرات حقیقتاً سرنوشت‌ساز، نه فقط از منظر یک موضوع خاص، هرچند که بسیار مهم باشد، و نه صرفاً برای این کشور، بلکه برای توده‌های مردم در سراسر جهان و برای آینده بشریت، نیاز فوق‌العاده‌ای هست که رویکرد و عمل‌مان‌دارای آن حد از پختگی باشد که در مواجهه با تضادهای پیچیده و دشوار اوضاع کنونی لازم است - داشتن دید وسیع، رد سکتاریسم کوتاه‌نظرانه و دگماتیسم شکننده و بی‌دوام، و پرهیز از رویکرد فلج‌کننده «این یا آن». نباید گفت: ما علیه سفیدسالاری و خشونت پلیس مبارزه می‌کنیم یا برای بیرون راندن رژیم فاشیستی ترامپ/پنس؛ یا در این انتخابات شرکت می‌کنیم یا مبارزه توده‌ای علیه مظالم سیستم و این رژیم فاشیستی راه می‌اندازیم؛ یا با هر وسیله مناسبی به مخالفت با این رژیم بلند می‌شویم یا برای انقلاب کار می‌کنیم. در این شرایط استثنائی و بسیار پیچیده و از چشم‌انداز پیشبرد مبارزه با هدف محو‌نهایی همه انواع ستم و استثمار، در همه جای جهان، نیاز فوری به انجام همه این کارها هست و این کار را باید بر مبنای درک رابطه صحیح و لازم بین بخش‌های مختلف این رویکرد کلی باید انجام داد: با قرار دادن تأکید اصلی و اتکا بر بسیج توده‌ای وسیع، رأی دادن در این شرایط خارق‌العاده لازم و مهم است اما نباید تکیه عمده را بر آن گذاشت؛ و به‌طور بنیادین، همه این کارها را باید به خدمت

ایجاد شرایط مساعدتری برای ساختن نیروهای متشکل در آورد، تا نه فقط مقاومت علیه جنایت‌های این سیستم را پیش ببریم بلکه برای این که بتوانیم بالاخره انقلاب کنیم؛ انقلابی برای پایان دادن به حیات این سیستم فوق‌العاده جنایت‌کار و تسلط آن در جهان، به هر شکلی.

مقاله سوم

بیانیه باب آواکیان به مناسبت سال ۲۰۲۱
سالی جدید، نیاز اضطراری به جهانی که بنیاداً نوین است:
برای رهایی تمام بشریت*

* A New Year, The Urgent Need For A Radically New World— For The Emancipation Of All Humanity. January, 2021

یکم. در بیانیه اول آگوست سال گذشته، تحلیل کردم که انتخابات ریاست جمهوری در شرایطی خاص برگزار می‌شود و در قدرت ماندن رژیم ترامپ/پنس خطرات عمیقی در بر دارد. بنابراین چنانچه هنگام انتخابات این رژیم کماکان در قدرت باشد، رأی دادن به بایدن برای وارد کردن شکست انتخاباتی قاطع به فاشیسمی که رژیم ترامپ/پنس نماینده آن است، ضروری و مهم خواهد بود. هم زمان تأکید کردم که اتکاء صرف به رأی دادن احتمالاً به فاجعه منتهی خواهد شد، بنابراین آمدن وسیع توده‌ها به خیابان و جریان یافتن یک بسیج توده‌ای، در حرکتی بدون خشونت اما پایدار و رو به رشد، با طرح مطالبه «این رژیم فاشیست باید همین الان برود!» که رفیوزفاشیسم فراخوان آن را داده است از اهمیتی حیاتی برخوردار است.

اوضاع این طور پیش رفت که توده‌های مردم در شمار زیادی رأی دادند تا این رژیم فاشیستی را برکنار کنند و با این کار شکست انتخاباتی قاطعانه‌ای را به رژیم ترامپ/پنس وارد کردند. تلاش‌های روزافزون ترامپ برای کودتا و بالاخره اقدام گسترده و خشونت بارش به کودتا ناکام مانده و شکست خورد و ترامپ در حالی که هنوز از پذیرش باخت خود در انتخابات امتناع می‌کند، وادار شد قدرت را ترک کند. اما بایدن در پایتختی که تبدیل به اردوگاه نظامی تحت محاصره شده بود، مراسم تحلیف ریاست جمهوری‌اش را برگزار کرد.

اگر رژیم فاشیستی دوباره انتخاب می‌شد یا به طریقی دیگر در قدرت می‌ماند، می‌توانست اساس حاکمیت فاشیستی‌اش را تحکیم کند و جسارت بیشتری یافته و برنامه هولناکش را به شکل کامل‌تر به اجرا بگذارد. با این انتخابات، خطر فوری از بیخ گوش رد شد. این واقعیت که رژیم ترامپ/پنس مجبور به ترک مقامش شد، اهمیت زیاد و ارزش تجلیل دارد! اما واقعیت این است که نه تنها در رابطه با انتخابات بلکه در طول چهار سال حاکمیت این رژیم و تبه‌کاری‌های فزاینده‌اش، آن حرکت توده‌ای بدون خشونت که رفیوزفاشیسم فراخواننده بود شکل نگرفت. و در دوره پس از انتخابات، خیابان‌ها تحت

۱- باب آواکیان. درباره اوضاع خطرناک پیش رو، ضرورت فوری بیرون راندن رژیم فاشیستی ترامپ/پنس از قدرت، رأی دادن در این انتخابات و نیاز اساسی به انقلاب کردن

تسلط تحرکات فاشیستی بودند و نه مخالفت با فاشیسم. پیامد این واقعیت وضعیتی است که علیرغم باخت رژیم ترامپ/ پنس در انتخابات، نیروهای فاشیست از بسیاری جوانب در حال قوی تر شدن هستند در حالی که ضدیت با آن‌ها بیش از اندازه منفعلانه بوده و چارچوبه‌اش توسط حزب دموکرات تعیین می‌شود.

باید این واقعیت را دید که قریب به نیمی از مردم کشور با شور، به‌طور تهاجمی و جنگ طلبانه، «ترامپیسم» را در آغوش کشیدند و انتخابات بیان چنین واقعیتی بود. این واقعیتی اجتناب‌ناپذیر است که در کشوری که ادعا می‌شود «شهر نورانی روی تپه» است، فاشیسم در همه سطوح حکومت و هم به‌طور کلی در بخش‌های زیادی از جامعه فراوان است! از مشخصه‌های برجسته فاشیست‌ها، وفاداری متعصبانهٔ شان به تحریفات دیوانه وار واقعیت است که با استفاده از عقل و فکت به سختی می‌توان در ذهنشان نفوذ کرد و در بسیاری از موارد غیرممکن است. زیرا این تحریفات جنون‌آمیز، احساس خطر آن‌ها را نسبت به از کف دادن امتیازاتشان تقویت می‌کند و تعصبات و انزجارهای دیرینهٔ شان را خصمانه‌تر می‌کند. فاشیسم ریشه عمیق در دینامیک اساسی سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی دارد که از زمان پیدایش ایالات متحده آمریکا بر مبنای برده‌داری و نسل‌کشی، در این کشور و در کل تاریخ آن حاکم بوده است. یک حقیقت مهم دیگر نیز به این موضوع مربوط است: بایدن در تلاش برای «بستن این زخم» و «متحد کردن کشور» به شدت شکست خواهد خورد. همان‌طور که قبلاً نوشتیم:

«بایدن و دموکرات‌ها می‌گویند "کشور را متحد خواهند کرد" اما این ادعایی دروغین است. زیرا هیچ نوع "آشتی" با فاشیست‌ها ممکن نیست، مگر بر اساس تن دادن به شروط فاشیست‌ها که عواقب و نتایج وحشتناکی خواهد داشت. زیرا "عصبانیت" کینه‌ورزانه و متعصبانهٔ فاشیست‌ها برخاسته از ضدیتشان با هر گونه ایجاد محدودیت برای برتری طلبی سفید، سلطه‌گری مردانه، بیگانه‌ستیزی (نفرت از خارجی‌ها)، شوونیسم هار آمریکایی و چپاول افسارگسیختهٔ محیط زیست است».

تردید نیست که بسیاری از سیاست‌های حکومت بایدن/هریس متفاوت از جنایت‌های عریان رژیم ترامپ/پنس خواهد بود و قطعاً اوضاع تحت حکومت بایدن و هریس، «احساس متفاوتی» خواهد داشت. اما روشی که آن‌ها سعی خواهند کرد «کشور را متحد کنند» منطبق بر منافع و نیازهای سیستم سرمایه‌دار -امپریالیستی است و این چیزی است که هیچ فرد شرافتمندی نباید بخواهد و نباید در آن مشارکت کند. در تلاش برای استقرار مجدد و تقویت «ثبات» داخلی و حفظ ایالات متحده آمریکا به عنوان قدرت ستم‌گر شماره یک جهان، بایدن و هریس و دموکرات‌ها (و همچنین سایر نهادهای «جریان اصلی» مانند نیویورک تایمز و سی.ان.ان) تلاش‌های قاطعانه‌ای خواهند کرد تا توده‌های مردمی را که به حق از فاشیسم رژیم ترامپ/پنس متنفرند و آرزومند جهان عادلانه‌تری هستند، محکم به این سیستم گره بزنند. این کار را از طریق محدود کردن دید سیاسی و فعالیت توده‌ها در چارچوبه‌های سیستم انجام خواهند داد و سعی خواهند کرد مانع از آن شوند که توده‌ها بر مبنای منافع اساسی خودشان و به‌طور کلی بر اساس منافع اساسی بشریت عمل کنند. تا جایی که افق‌ها و فعالیت‌ها محدود به چارچوبه‌های سیستم بماند، در واقع نتیجه‌ای نخواهد داشت جز آن که مصائب هولناکی که این سیستم بر بشریت می‌آورد و در ذات آن تعبیه شده است؛ افزایش یابد و در عین حال این محدودیت، تحرک بیشتری به نیروهای اقتصادی (و اجتماعی و سیاسی) خواهد داد که فاشیسم را تقویت می‌کنند و پیشاپیش در این کشور و شمار دیگری از کشورها، قدرت زیادی از خود نشان داده‌اند.

دوم. با وجود آن که بسیار مهم است که رأی دادن در انتخابات منجر به شکست انتخاباتی قاطعانه رژیم ترامپ/پنس و تلاش‌های آن برای تحکیم کاملتر حکومت فاشیستی شده است، اما نباید اجازه داد این حقیقت حیاتی را پنهان کند که: دو قطبی دموکرات‌ها و جمهوری خواهان که در فرآیند انتخاباتی این کشور نیز تبارز می‌یابد، شامل رقابت میان آن‌ها بر سر این است که چگونه منافع سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی و حاکمیت طبقه سرمایه‌دار را حفظ کرده و آن را تعقیب کنند. این دو قطبی، نماینده تمایزات اساسی در جامعه

جهان نیست و هرگز منافع اساسی توده‌های مردم در این کشور و به‌طور کلی در سراسر جهان را نمایندگی نمی‌کند. در چارچوب سیستمی که به طرزی جنایت‌کارانه، ستم‌گرانه و استثمارگرانه است نه تنها نمی‌توان مشکلات عمیقِ مقابل روی بشریت را حل کرد بلکه در واقع در این چارچوب وضع بدتر خواهد شد و تا زمانی که این سیستم بر جهان مسلط است، در مقیاس عظیم آشوب و نابودی به پا خواهد کرد.

این یک حقیقت مبتنی بر فکت‌ها است که به‌طور علمی اثبات شده است. نادیده گرفتن، انکار یا تلاش برای فرار فردی از این واقعیت فقط اوضاع را بدتر کرده و فاجعه را تسریع می‌کند.

شکست انتخاباتی رژیم ترامپ/ پنس فقط «مقداری زمان می‌خرد»: هم در رابطه با خطر قریب‌الوقوع فاشیسم که این رژیم نماینده آن است و اساسی‌تر از آن، از نظر بحران اگزستانسیالی (بحران بود و نبود م) که بشریت را تهدید می‌کند و نتیجهٔ آن است که بشریت به قوای محرکهٔ سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی متصل است. اما اساساً زمان مبارزه برای آیندهٔ بهتر برای بشریت، تنگ است. بنابراین نباید با غرق شدن در فراموشی فردگرایانه و زمینگیر شدن سیاسی یا برداشتن گام‌های غلط در فعالیت‌های گمراه‌کننده، زمان موجود را به هدر داد. این‌ها فقط به تقویت سیستم خدمت می‌کند. سیستمی که کارش تولید دهشت‌های بی‌پایان برای توده‌های بشریت است و وضعیت را به آستانهٔ یک فاجعهٔ جدی رسانده است.

باید قطب‌بندی عمیقاً متفاوتی را به وجود آورد که متناسب با پتانسیل ایجاد جهانی کاملاً متفاوت و بهتر باشد که منافع واقعی توده‌های مردم و در نهایت کل بشریت را نمایندگی کند. باید یک رویکرد بنیاداً متفاوت در زمینهٔ درک روابط و معضلات جامعه و عمل کردن جهت تغییر آن‌ها اتخاذ کرد: روش و رویکردی کاملاً علمی و همواره علمی.

سوم. بسیاری از کسانی که دروغ‌گویی نقشه‌مند و بیمارگونه و دائمی ترامپ، خشمگینشان کرده است، تأکید زیادی بر اهمیت علم و حقیقت، بر استدلال

مبتنی بر فکت و شواهد کرده‌اند. این تأکیدات عمدتاً متمرکز بوده است بر رویکرد ضد علمی جنایت کارانه‌ای که ترامپ و پنس در مورد پاندمی کوید ۱۹ اتخاذ کردند و جنون ضد علمی که در میان «پایگاه» فاشیست‌شان در جامعه اشاعه داده و تشویق کردند. کاری که منجر به مرگ غیر ضروری حداقل ده‌ها هزار (یا حتی صدها هزار) شده و رنج و محنت‌های غیر ضروری بسیار برای توده‌های مردم به بار آورده است. پس تأکید بر علم و روش علمی اهمیت حیاتی دارد. اما داشتن رویکرد و روش علمی در مورد همه چیز ضروری است و تأکید و پافشاری بر آن، یک نیاز واقعی بوده و اهمیت عظیمی دارد. قبول حقیقتی که به‌طور علمی اثبات شده و دنبال کردن آن تا هر جا که آدم را بکشاند، برای درک صحیح واقعیت، در هر حوزه زندگی و جامعه، ضروری است.

پس باید از رویکردی گسست کرد که آدم‌ها صرفاً حقایق (یا مفروضاتی) را می‌پذیرند که با آن‌ها راحت هستند و حقایق واقعی‌ای که ممکن است ناراحت‌کننده باشند را رد می‌کنند یا به آن‌ها بی‌اعتنایی کرده و فرار می‌کنند. باید به ورای چنین رویکردی رفت. یک بُعد مهم از این گسست، نقد روش شناختی نسبی‌گرایی فلسفی «سیاست هویتی» و رها شدن از سلطه آن است. زیرا «سیاست هویتی» نسخه دیگری است از فروکاستن «حقیقت» به تجربه قسمی و غیر سیستماتیک و احساس شخصی («حقیقت من»، ... «حقیقت ما») که لطمات زیادی زده است و در تقابل قرار دارد با حقیقت موجود و عینی که به‌طور صحیح، به‌طور علمی، از طریق فرآیندی به دست آمده که متکی بر شواهد است تا تعیین شود آیا یک ایده، تئوری، ادعا و غیره، منطبق بر واقعیت مادی هست یا خیر. «سیاست هویتی» اغلب توسط افراد «هویت‌های» مختلف که به دنبال اعمال «مالکیت» بر مبارزه با آن ستم مشخص هستند، به قهقرا برده می‌شود اما می‌تواند برخاسته از اشتیاق افراد به ضدیت با اشکال مختلف ستم باشد. با این وصف، «سیاست هویتی» از نظر معرفت‌شناختی (اپیستمولوژیک)؛ رویکرد به درک واقعیت و رسیدن به حقیقت مسائل) وجه اشتراک زیادی با رویکرد تکیه بر «فکت‌های جایگزین» دارد و می‌دانیم که

این از شاخص‌های فاشیست‌ها است. در واقع فکت‌های جایگزین ادعاهایی هستند که در تضاد فاحش و گاه غلیظ با واقعیت قرار دارند. حتا با وجود آن که تشخیص تمایزات سیاسی موجود در این زمینه مهم است اما اوضاع آنقدر وخیم و خطرات آن چنان بالا است که به هیچ وجه نباید به خود اجازهٔ هیچ سطحی از سازش، با هر شکلی از رویکرد ضد روش علمی و تعلق در جستجوی حقیقت عینی در مورد واقعیت واقعی را بدهیم و خودمان به تلهٔ آن بیافتیم.

برای درک این که «چرا با وضعیت کنونی روبه‌رو هستیم؟»، نمی‌توانیم صرفاً به آنچه در هر مقطع در سطح اتفاق می‌افتد پاسخ دهیم. بلکه باید از سطح به عمق برویم، سرچشمه‌ها و علل زیربنایی اوضاع را کشف کنیم و به این درک برسیم که مشکل اساسی و راه حل واقعی کدام است. اگر صرفاً در سطح بمانیم، مرتباً به این طرف و آن طرف کشیده خواهیم شد. این بدان معنا است که به درک علمی برسیم که ما تحت یک سیستم زندگی می‌کنیم و این سیستم در واقع یک سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی است؛ تلاش کنیم نسبت به روابط عمیق‌تر و دینامیک‌های این سیستم آگاه شویم و بفهمیم که این روابط و دینامیک‌ها شاکلهٔ فکری و واکنش خودبه‌خودی بخش‌های مختلف جامعه را تعیین می‌کند که نسبت به وقایع موجود در جامعه و جهان چگونه فکر کنند و راه ممکن برای تغییر همه این‌ها به نفع توده‌های بشریت و در نهایت کل بشریت را چه چیزی بدانند. بخش اساسی از آگاهی به این مسائل، داشتن درکی علمی از تغییرات مهمی است که ناشی از همین دینامیک‌ها و کارکردهای سیستم بوده است و به تلاطمات جامعه دامن زده و به درجات زیادی فاشیسم را تغذیه می‌کند. یعنی تغییرات مهم در اقتصاد سرمایه‌داری-امپریالیستی و به تبع آن در ساختار اجتماعی و «ترکیب اجتماعی» در این کشور و همچنین در مقیاس جهانی به وجود آمده که شکل‌های «سنتی» ستم را تضعیف کرده اما بدون این که منجر به پایان این ستم شود و به جای پایان ستم، آن را در اشکال جدید برقرار و تقویت کرده است. و در همان حال موجب تحریک یک واکنش حقیقتاً جنون‌آمیز و سادیستی و اغلب

خسونت‌آمیز از سوی بخش‌هایی از جامعه شده است. بخش‌هایی که منافع خود و در واقع موجودیت خود را با اشکال سنتی ستم تعریف می‌کنند.

به عنوان مقدمه و نکته‌ای مرکزی در رابطه با برخی از این تغییرات مهم، باید تأکید کنیم که این تغییرات و به ویژه تغییراتی که در چند دهه اخیر رخ داده است، مرتبط است با تشدید انگل‌وارگی سرمایه‌داری-امپریالیستی در جهان معاصر. همان‌طور که در کتاب *گشایش‌ها*^۲ گفتیم: انگل‌وارگی اشاره به این واقعیت دارد که سرمایه‌داری‌ای که به‌طور فزاینده جهانی‌سازی شده است، برای تولید و برای حفظ نرخ سود تا حد زیادی متکی است بر شبکه‌ای وسیع از کارگاه‌های عرق‌ریزان، به ویژه در جهان سوم آمریکای لاتین و آفریقا و خاورمیانه و آسیا و در همان حال، فعالیت سرمایه‌داری در «کشورهای اصلی» سرمایه‌داری-امپریالیستی به‌طور فزاینده‌ای متمرکز در حوزه مالی و سفته‌بازی مالی و «نوک‌قله» فن‌آوری عالی (نه تولید مواد فیزیکی اولیه برای آن) و همچنین در حوزه‌های خدمات و تجارت (از جمله نقش فزاینده بازاریابی آنلاین) است.

• از زمان پایان جنگ جهانی دوم (۷۵ سال پیش)، وضعیت سیاهان تغییرات چشمگیری کرده است. پایه این تغییرات ابتدا در افزایش ماشینی کردن (مکانیزاسیون) و سایر تحولات در تولید کشاورزی و کل اقتصاد قرار داشت و قوه محرکه آن شورش قدرتمند و مبارزات سیاهان بود که توانست در شرایطی که طبقه حاکمه آمریکا، به ویژه در چند دهه رویارویی با اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، نگران حفظ چهره خود به عنوان «قهرمان دمکراسی» و «رهبر جهان آزاد» بود، امتیازاتی را از آن بیرون بکشد. در نتیجه این تغییرات و سایر عوامل، ستم بر سیاهان دیگر حول استثمار بی‌رحمانه در مناطق روستایی جنوب متمرکز نیست، که در ترکیب با ترور و وحشتی که کوکلاس کلان‌ها علیه سیاهان راه می‌انداختند شرایطی نزدیک به بردگی (و در مواردی خود بردگی) را به وجود آورده بود. اما در

۲- آواکیان، باب (۱۳۹۸) *گشایش‌ها؛ گشایش تاریخی توسط مارکس و گشایش بیشتر با کمونیسم نوین یک چکیده پایه‌ای باب آواکیان*. گروه مترجمین حزب کمونیست ایران (م ل م) انتشارات حزب کمونیست ایران

(مارکسیست لنینیست مائوئیست)

عوض، توده‌های سیاه در مناطق شهری سراسر کشور، در مناطق جداسازی شده و متمرکز، اسکان داده شده‌اند و مورد تبعیض سیستماتیک و قساوت مستمر و در معرض قتل به دست پلیس قرار دارند.

طی چند دههٔ گذشته، به علت تشدید جهانی سازی و ماشینی شدن تولید و ترکیب آن با تداوم تبعیض، بسیاری از مشاغل کارخانه‌ای از بین رفته‌اند. این‌ها مشاغلی بودند که مردان سیاه و برخی زنان سیاه در مناطق شهری، در آن‌ها با درآمد بهتری استخدام می‌شدند. در عین حال، در نتیجه مبارزات حقوق مدنی و مبارزات آزادی‌بخش سیاهان در دههٔ ۱۹۶۰ و اوایل دههٔ ۱۹۷۰ و سایر عوامل، طبقهٔ متوسطی در میان سیاهان رشد کرده است. اما قشر به اصطلاح «تحتانی» که متمرکز در گتوهای شهری هستند و کمابیش به‌طور دائمی از مشاغل اقتصاد «رسمی» محرومند نیز گسترش یافته است.

نیروهای حاکم قادر نیستند راه حل مثبتی برای تضادهای حاد برخاسته از این تغییرات ارائه دهند؛ قادر نیستند نژادپرستی ساختاری که شامل تبعیض تحقیرآمیز علیه سیاهان و حتا قشرهای مرفه‌تر سیاهان است را پایان دهند؛ قادر نیستند تعداد زیادی از سیاهان را در اقتصاد «رسمی» ادغام کنند؛ پس در پاسخ به این وضعیت، دست به حبس جمعی میلیون‌ها مرد سیاه (و تعداد فزاینده‌ای زنان سیاه) زده‌اند که آن را از طریق دستگیری، محاکمه‌ها، محکومیت‌ها و احکام پیش می‌برند و در مراکز شهری ترور سیستماتیک پلیسی به راه انداخته‌اند که هر سیاهی، در هر مکان و زمانی، می‌تواند مورد هدف آن قرار گیرد. این حبس توده‌ای و ترور پلیسی، تجسم تبعیض شنیع و بی‌عدالتی هرچه بیشتر علیه سیاهان است.

با توجه به این که راه حل عادلانه‌تری در این سیستم غیرممکن است، تلاش برای اجرای بی‌رحمانهٔ «نظم و قانون»، بی‌ثباتی کل این وضعیت را افزایش می‌دهد و منجر به تلاطمات بیشتر می‌شود. از جمله اعتراض و شورش کاملاً موجه و محقانهٔ مردم سیاه. نیروهای فاشیست به نوبهٔ خود از این تلاطمات استفاده کرده و تصویر احمقانهٔ برتری طلبانه‌شان را از توده‌های سیاه ترویج کرده و آنان را «جنایت‌کار» و «درندگان از قفس فرار کرده» می‌خوانند.

با وجود همه این تغییرات و صرف نظر از این که چه کسی کرسی‌های قدرت را اشغال کرده است، تبعیض سیستماتیک و ستم‌کشنده همچنان پا برجا بوده است و همین واقعیت باعث شده برخی از سیاهان به این نتیجه برسند که معضل همانا حزب دمکرات است. چرا که این حزب به‌طور مستمر به دنبال جلب حمایت سیاهان بوده است اما مکرراً علیه آن‌ها عمل کرده است. با وجود آن که حزب جمهوری خواه پرچم‌دار برتری طلبی سفید‌ها و تهاجمی شده است اما این حقیقتی است که فقط جمهوری خواهان نیستند که بر ظلم و ستم بر سیاهان ریاست کرده‌اند، بلکه حزب دمکرات هم بخشی از ماجرا بوده است. اما علت واقعی این امر چیست و پاسخ واقعی آن کدام است؟

واقعیت این است که برتری طلبی سفید در وجود این سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی تعبیه شده است و هیچ یک از احزاب طبقه حاکم، حتی اگر بخواهند هم نمی‌توانند آن را پایان دهند. پاسخ این وضع، حمایت از حزب جمهوری خواه فاشیست یا تلاش برای بازی کردن با کارت یکی از این احزاب بورژوازی در مقابل دیگری نیست. یا پاسخ این نیست که «سرمایه‌داری سیاه» را بپذیرید و برای کسب «جایی بر سر میز» سیستم، گدایی کنید. تمامی این رویکردها صرفاً به تقویت سیستم ستم‌گرا نه موجود منجر می‌شود. این رویکردها، شاید بتوانند به قیمت لطمه زدن به بسیاری از مردم، به عده معدودی منفعت برسانند. پاسخ، انقلاب و ایجاد جامعه‌ای بنیاداً متفاوت است که دارای شالوده و همچنین جهتگیری محو و الغای برتری طلبی سفید و کلیه ستم‌ها است.

● در آمریکا و در سطح بین‌المللی، تغییرات عمیقی در وضعیت و موقعیت اجتماعی تعداد زیادی از زنان به وجود آمده است. به‌طور مثال یک بُعد مهم از این امر آن است که بسیاری از کارگران کارگاه‌های عرق‌ریزان در جهان سوم زنان هستند که مجبورند تحت شرایط وحشتناکی کار کنند. تغییر در عملکرد و ساختار اقتصاد در آمریکا - به عنوان بخشی از اقتصاد جهانی که به‌طور فزاینده‌ای جهانی‌سازی شده است - منجر به اشتغال گسترده و

استثمار زنان سیاه و سایر زنان رنگین پوست، به ویژه در بخش های خدمات و خرده فروشی شده است. نه تنها برای تعداد زیادی از زنان، به ویژه زنان سفید و همچنین برای برخی از زنان رنگین پوست، فرصت های بیشتری در مشاغل تخصصی و تجارت به وجود آمده است بلکه کار برای آن ها تبدیل به ضرورتی شده تا بتوانند برای خانواده های شان «سبک زندگی طبقه متوسط» را فراهم کنند. این وضعیت که تعداد بیشتری از زنان در خارج از خانه مشغول کار هستند، از جمله افزایش قابل توجه زنانی که موقعیت های حقوقی طبقه متوسط را دارند، به طور جدی بر خانواده «ستنی» پدرسالار (تحت سلطه مردان) و کلا روابط پدرسالارانه در جامعه فشار وارد آورده و به طور قابل ملاحظه ای آن را تضعیف کرده است. این وضعیت شرایط مساعدتری برای مبارزه علیه ستم بر زن را فراهم کرده و به طور قابل توجهی متأثر از این مبارزه بوده است. این واقعیت دارد که مبارزه علیه ستم بر زن در بخش قدرتمندی از خیزش رادیکال دههٔ ۱۹۶۰ بازتاب یافت و از آن زمان تاکنون در اشکال گوناگون تداوم یافته است. همان طور که در کتاب دور ریختن همه خدا/یان گفتم:

«شورش دههٔ ۱۹۶۰ بسیاری از جوانب ستم موجود در سنگ بنای این جامعه را زیر سؤال برد. آن هم نه فقط در حوزه فکر و اندیشه، هرچند که این جنبه از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بود؛ بلکه همچنین در عمل و در حوزهٔ مبارزهٔ سیاسی آن را به چالش کشید. تغییرات زیادی که به وجود آمد بخش ناشی از مبارزات سیاسی توده ای بود و قسماً به علت تغییر در مختصات اقتصاد و نیازهای آن. یکی از مهم ترین ابعاد این تغییرات، مربوط به نقش زنان است؛ به ویژه در میان متخصصین و سایر لایه های طبقه متوسط که در آن کار تمام وقت برای زنان نه تنها امکان پذیر بلکه در تلاش برای حفظ استاندارد زندگی طبقه متوسط، ضروری بود. این تغییرات در ترکیب با مبارزات سیاسی و ایدئولوژیکی فمینیسم و سایر جنبش هایی که در دههٔ ۱۹۶۰ سر بر آورد، به واقع چالش بسیار مستقیمی بود برای شکل هایی از ستم که در این جامعه نهادینه است.

با این وصف، حقیقت آن است که محور برتری طلبی مردانه (مردسالاری-م) در چارچوب این سیستم ممکن نیست. زیرا مردسالاری نه تنها عمیقاً در تار و پود این جامعه بافته شده است، بلکه همچنین به این علت که سیستم مبتنی است بر روابط کالایی و استثمار سرمایه‌داری. سیستمی که در آن، چیزها برای مبادله (فروش) تولید می‌شوند؛ تولید از طریق فرآیندی انجام می‌شود که توده‌های مردم برای دستمزد یا حقوق کار می‌کنند تا سود تولید کنند و این سود توسط سرمایه‌دارانی که آن‌ها را استخدام کرده و کارشان را کنترل می‌کنند، انباشت می‌شود. واحد خانواده پدرسالار حتا با وجود آن که زیر فشارهای فزاینده قرار گرفته است، اما کماکان یک مؤلفه و نیاز اساسی اقتصادی و اجتماعی برای سیستم سرمایه‌داری است. طی دهه‌های گذشته، بخش فاشیست طبقه حاکم، حمله بی‌امانی را به حقوق مردم که مندرج در قانون اساسی است کرده است و پایگاه اجتماعی‌اش را در میان بنیادگرایان مذهبی بسیج کرده تا با زور و اغلب با اعمال خشونت، ستم‌گری پدرسالارانه «ستی» را از طریق حمله به حق سقط جنین و حتا حق کنترل بارداری، اعمال کنند و تمرکز اصلی این تهاجم اساساً برده کردن زنان بوده است. آنچه سی و پنج سال پیش نوشتیم، امروز بیش از هر زمان دیگر صادق است:

«طی چند دهه گذشته در ایالات متحده تغییرات عمیقی در وضعیت زنان و روابط درون خانواده به وقوع پیوسته است. فقط در ده درصد خانواده‌ها، «الگوی» خانواده‌ای که شوهر «تنها نان‌آور» و زن «خانه‌دار» کاملاً وابسته است، حاکم است. همراه با این تغییرات اقتصادی، تغییرات چشمگیری در نگرش‌ها و انتظارات نیز رخ داده است و نه تنها بافت خانواده بلکه به طور گسترده‌تر، بافت روابط اجتماعی زیر فشارهای مهمی قرار گرفته است... در شرایط فوق‌العاده امروز، کلیت مسأله موقعیت و نقش زنان در جامعه هرچه حادتر خودنمایی می‌کند. در جامعه ایالات متحده امروز، این یک انبار باروت است. نمی‌توان تصور کرد که این گِره بتواند به جز با رادیکال‌ترین محتوا و خشونت‌آمیزترین راه‌ها، گشوده شود. سوال اینجا است که: آیا گشایش رادیکال ارتجاعی خواهد بود یا گشایش رادیکال انقلابی، آیا زنجیرهای بردگی

تقویت خواهند شد یا تعیین‌کننده‌ترین حلقه‌های آن درهم شکسته شده و راه محو کامل این ستم و انواع این نوع بردگی‌ها باز خواهد شد.»

همراه با این تغییرات، «فضا» برای ابراز ادعای‌های «هویت» جنسیتی و روابط مغایر با روابط ستم‌گرانهٔ جنسیتی سنتی باز شد و در مقابل، باز هم تلاش‌هایی که اغلب خشونت‌آمیز بوده‌اند برای تحمیل و تقویت روابط سنتی و سرکوب هر آن چه با آن مطابقت ندارد، به راه افتاد.

دین و به ویژه بنیادگرایی دینی، عاملی قدرتمند در ترویج و تقویت تبعیت زنان از پدرسالاری و همچنین دیگر شکل‌های «سنتی» ستم است. در اینجا می‌خواهم از یک درون‌بینی مهم کریستین کوبس دومز استفاده کنم. او در شهری در ایالت آیوا بزرگ شده که پر از بنیادگرایان مسیحی سفید است و از آن‌ها به عنوان «سفیدهای اوانجلیس» یاد می‌کند. همان‌ها که ستون فقرات فاشیسم کنونی در آمریکا هستند. او در کتاب خود *مسیح و جان وین: چگونه اوانجلیس‌های سفید ایمانی را فاسد کردند و ملتی را شکستند*^۳ می‌نویسد: «سفیدهای اوانجلیس این مجموعه مسائل را مثل دانه‌های تسبیح به هم متصل کرده‌اند و نخ تسبیحی که این مجموعه را به شکل یک کل منسجم به هم پیوند می‌دهد، تعهد نوستالژیک به مردانگی سفید نخراشیده و پرخاشگرانه و ستیزه‌جویانه است. حکومت پدری در خانه با رهبری قهرمانانه در صحنه ملی ارتباطی ناگسستگی دارد و سرنوشت ملت به هر دو بستگی دارد.» [تأکید اینجا اضافه شده است]

با توجه به ارتباط تنگاتنگی که میان پدرسالاری پرخاشگر و فاشیسم وجود دارد، جای تعجب نیست که علیرغم نژادپرستی عریان ترامپ، اقلیتی از مردان سیاه و لاتین تبار جذب او شده‌اند. از جمله برخی از افراد مشهور در موسیقی رپ. هر چند در رپ و هیپ‌هاپ نیروها و عناصر مثبتی وجود دارند، اما آنچه به‌طور فزاینده ترویج می‌شود فرهنگ زن‌ستیزانه و تحقیر زنان است که گرچه در آن حاکم نیست ولی بسیار پر رنگ است. و همچنین ترویج فرهنگ

3- Kristin Kobes Du Mez, *Jesus and John Wayne: How White Evangelicals Evangelicals Corrupted a Faith and Fractured a Nation*

لات بازی و تیغ زنی که از «خصوصیات» شاخص ترامپ است. همچنین جای تعجب نیست که حتی تعداد قابل توجهی از زنان، عمدتاً زنان سفید اما همچنین عده‌ای از زنان لاتین تبار و دیگر رنگین پوستان، به این فاشیسم گرایش یافته‌اند. متأسفانه پدیده آویزان شدن ستم‌دیدگان به «زنجیرهای سنتی» که آن‌ها را اسیر کرده، بسیار رایج است. به‌طور مثال به یاد بیاورید *مادران در سرزمین پدری*^۴ را که کلودیا کونز در کتابی با این عنوان تشریح کرده است. زنانی که در زمان ظهور فاشیسم در دهه ۱۹۳۰ در آلمان برای هیتلر و نازی‌ها فعالانه کار می‌کردند در حالی که هیتلر یک مردسالار هار و متجاوز بود. یا گوش کنید به سخنان امروز کاندیس اوونز (Candace Owens)، زن سیاهی که فاشیست است و هیتلر را به خاطر تلاش‌هایش برای «عظمت آلمان» ستایش کرده است. او می‌گوید: «هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند بدون مردان قدرتمند زنده بماند... تصادفی نیست که در غرب، همزمان با آموزش مارکسیسم به فرزندانمان، مردانمان، مداوماً زنانه می‌شوند. این یک تهاجم آشکار است. مردانگی را به مردانمان بازگردانید.» البته برای فاشیست‌هایی مثل اوونز، «مردان قوی» و دارای «مردانگی» کسانی هستند که تجسم روابط جنسیتی سنتی هستند و آن را اعمال می‌کنند و این سلطه را بر زنانی که تسلیم آن می‌شوند، اعمال می‌کنند. اما مردانی که خود را با نقش‌ها و روابط سنتی جنسیتی منطبق نمی‌کنند و از برابری میان زن و مردم حمایت می‌کنند، از نظر او «ضعیف» و «زن ذلیل» و «اخته» هستند. و برای زنان سفید پوستی که بخشی از این پدیده فاشیستی که در آن برتری طلبی مردانه خشن، عنصری هویتی و انسجام بخش است، واقعیت آن است که می‌توانند با برتری طلبی سفید که به ویژه در آمریکا عنصر تعیین کننده و شاخص فاشیسم است، همراه شوند. زیرا برتری طلبی سفید و مردسالاری پرخاشگر به‌طور تنگاتنگی به هم گره خورده‌اند. همان‌طور که کریستین کوبس دومز می‌گوید: مردانگی سفید پرخاشگر و ستیزه‌جو.

• تشدید بحران اقلیمی، جنگ و سرکوب و تغییرات مهم در اقتصاد جهانی

4- Claudia Koonz, Mothers in the Fatherland

Skybreak, Ardea (2006) *The Science of Evolution and the Myth of Creationism: Knowing*

سرمایه‌داری-امپریالیستی به عنوان یک نیروی محرکه در بحران اقلیمی و جنگ و سرکوب، تغییراتی مانند رشد هرچه بیشتر و افزایش تأثیرات بین‌المللی شرکت‌های عظیم زراعی-تجاری (اگروبیزنس)، گسترش فناوری‌هایی که جای نیروی کار را گرفته‌اند، افزایش کنترل انحصاری بر بذر و کود شیمیایی، انحصار هرچه بیشتر در بازاریابی و سرمایه‌گذاری‌های گسترده در زمین‌خواری، همه و همه موجب جابه‌جایی‌های جمعیتی وسیع و پر آشوب شده که به ویژه مردم جنوب جهانی (کشورهای آمریکای لاتین، آفریقا، خاورمیانه و آسیا) را درگیر کرده است. یک شاخص مهم این تغییرات، شکل‌گیری شهرنشینی انبوه است. به طوری که اکنون بیش از نیمی از جمعیت جهان در مناطق شهری زندگی می‌کنند. جمعیتی که مشتمل بر زاغه‌های بزرگ در مناطق شهری جهان سوم است که نزدیک به یک میلیارد نفر در آن‌ها زندگی می‌کنند و ده‌ها میلیون نفر دیگر از مردم جهان سوم مجبور به مهاجرت به ایالات متحده آمریکا و کشورهای اروپایی شده‌اند. شرایط به گونه‌ای شکل گرفته که در برخی از این کشورها و به طور چشم‌گیر در ایالات متحده، اقتصاد بدون استثمار شمار عظیمی از مهاجران، اصلاً نمی‌تواند بچرخد. در حالی که همین مهاجران دائماً در خطر اخراج هستند و چنین وضعیتی آن‌ها را در مقابل استثمار مفرط شکننده کرده است.

نابودی اکثریت زراعت کوچک در کشورهای جهان سوم و افزایش سرگیجه‌آور جمعیت شهری در این بخش جهان (همچنین در ایالات متحده و دیگر کشورهای امپریالیستی) که شمار بزرگی از آن‌ها قادر به یافتن شغل در «اقتصاد رسمی» نیستند و به ویژه در جهان سوم، موجب گسترش اقتصاد غیر رسمی و باندهای تبه‌کار در اقتصاد غیر قانونی شده است. این باندها به طور مشخص در تجارت مواد مخدر و تجارت انسان، به ویژه تجارت زنان و دختران که در «صنعت سکس» و تن‌فروشی به طرز شنیع قربانی می‌شوند و به معنای واقعی کلمه برده‌های جنسی هستند، فعال‌اند.

تغییرات چشم‌گیر در اوضاع و ناپایداری و سیالیت شدید آن، عامل مهمی در ظهور بنیادگرایی دینی در جهان سوم و حتا در ایالات متحده آمریکا بوده

است. در آمریکا، بنیادگرایی مسیحی به مثابه یک نیروی اجتماعی و سیاسی بسیار منفی قدرتمند ظهور کرده است. عامل دیگری که به شکل خاص با این تغییرات اقتصادی و تغییرات اجتماعی مرتبط با آن‌ها ترکیب شده و به رشد روزافزون نفوذ بنیادگرایی دینی به ویژه در جهان سوم خدمت کرده است، شکست جنبش‌هایی بوده است که در دوره پس از جنگ جهانی دوم در جهان سوم تحت رهبری کمونیست‌ها یا ملی‌گرایان انقلابی و علیه استعمارگران نوع قدیم و ستم‌گران نئواستعمار و از همه بیشتر علیه ایالات متحده، جریان داشتند. این جنبش‌ها شکست خوردند یا کنار گذاشته شدند. در این میان، بزرگ‌ترین عقب‌گرد، واژگون شدن سوسیالیسم در چین و احیای سرمایه‌داری در آن کشور در دهه ۱۹۷۰ بود که چین را از یک کشور قدرتمند سوسیالیستی و چراغ راهنما و سنگر مبارزات انقلابی در سراسر جهان، تبدیل به یک قدرت امپریالیستی رو به صعود کرد که خودش استعمارگر توده‌های مردم در آفریقا و دیگر نقاط جهان سوم است.

عروج بنیادگرایی دینی همراه با افزایش سکولاریسم، به ویژه در میان جمعیت تحصیل کرده شهری و در تقابل با سکولاریسم، رخ داده است. سکولارها افرادی هستند که مذهبی نیستند یا حداقل از پیروان ادیان سنتی نمی‌باشند. هرچند این سکولاریسم به خودی خود به معنی حمله به کسانی که کماکان اعتقادات دینی دارند نیست و چنین هدفی نیز ندارد. اما گسترش سکولاریسم به طور عینی، دین را تضعیف می‌کند. بنیادگرایان دینی، سکولاریسم را تهاجم «به هر چیزی که مقدس است» می‌دانند. بنیادگرایان دینی که حاضر نیستند حتی بکشند باور دینی را با نتایج پژوهش‌های علمی آشتی دهند و این عدم تمایل را قویا با حملات غیر عقلانی‌شان به فکت تکامل داروینی که به طور علمی و محکم اثبات شده است نشان می‌دهند.

آنچه اساساً در این تقسیم‌بندی دخیل است، پذیرش یا انکار و رد اندیشه منطقی متکی بر شواهد است. از جمله اهمیت تفکر انتقادی، که به معنای گسترده، تعمیم روشنگری است. روشنگری، چند قرن پیش در اروپا، به ویژه در فرانسه، به وجود آمد. در آن زمان، و از آن زمان تا کنون پیشرفت‌های

علمی و اکتشافات مهمی که در نتیجهٔ پیشرفت‌های علمی به دست آمده‌اند، به حدی زیر سوال بردن دین را تقویت کرده است که قبلاً واقعاً امکان‌پذیر نبود. زیرا بسیاری از این کشفیات علمی به وضوح در تعارض با کتب مقدس دینی کهنسال و دگم‌های آن‌ها قرار دارند. و روش علمی، چیزهایی را که وجودشان توسط شواهد انضمامی در دنیای مادی واقعی نشان داده نشود، به عنوان «واقعی» به رسمیت نمی‌شناسد. همان‌طور که آردی اسکای بریک نویسندهٔ کتاب بسیار مهم *علم فرگشت و افسانهٔ خلقت: و اهمیت درک آنچه واقعی است*^۶ تأکید کرده است، علم شواهد زیادی ارائه می‌دهد که همهٔ ادیان موجود در هر نقطهٔ جهان توسط انسان‌ها اختراع شده‌اند. او در کتاب *علم و انقلاب*^۷ باز هم تأکید می‌کند که هر چند برخی اوقات «علم بد» برای انواع اهداف منفی مورد سوءاستفاده قرار گرفته است، از جمله برای ترویج نژادپرستی، اما خود روش علمی واقعی، ابزاری را برای این چیزها فراهم می‌کند و «شما می‌توانید از روش‌های دقیق علمی استفاده کنید و ثابت کنید که این‌ها همگی علم بد هستند.»

علم به خودی خود نمی‌تواند اعتقادات دینی را پایان دهد. این واقعیت را وجود تعداد زیادی از افراد مذهبی نشان می‌دهد که خود را مدافع روشنگری می‌دانند و اکتشافات و نتیجه‌گیری‌های علم را دستکم تا حدودی می‌پذیرند، اما اصرار بر وجود قلمروی ماوراءالطبیعه‌ای می‌کنند که معتقدند رادار علم نمی‌تواند آن را پوشش دهد. این واقعیتی است که نمایندگان طبقهٔ حاکم این کشور، خواه «لیبرال» باشند یا «محافظه‌کار»، خواه شخصاً به خدا اعتقاد داشته باشند یا خیر، قطعاً دین را عنصر مهمی در حفظ «انسجام اجتماعی» کشور و تحکیم بنیان‌های سرمایه‌داری آن می‌دانند و به اشکال گوناگون در ترویج دین، به ویژه در ترویج مسیحیت فعال هستند. همه آن‌ها اساساً مجریان گزاره‌ای هستند که متناسب به ناپلئون است که: «جامعه بدون نابرابری غیرممکن است؛

5- *What's Real and why it Matters*. Insight Press

۶- اسکای بریک، آردی (۱۳۹۸) *علم و انقلاب*. درباره اهمیت علم و به کار بستن آن در بررسی جامعه، سنتز نوین کمونیسم و رهبری باب آواکیان مصاحبهٔ نشریه انقلاب با آردی اسکای بریک ترجمه ریحانه رهنما با همکاری منیر امیری انتشارات حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

حفظ نابرابری بدون اخلاقیاتی که آن را توجیه پذیر کند ممکن نیست؛ و اخلاقیات توجیه گر، بدون دین غیرممکن است». با این وجود، با وام گرفتن جمله‌ای مهم از استیون وینبرگ فیزیکدان، بگویم که گرچه خود علم، باور دینی را از بین نمی برد اما زمینه‌ای را برای مردم فراهم می کند که به خدا اعتقاد نداشته باشند و دین را رد کنند. علم در تعارض است با کسانی که معتقدند دین برای یک جامعه منظم و «اخلاقی» ضروری است و بیشتر از همه در تعارض با کسانی است که بر بنیادگرایی دینی پافشاری می کنند. چرا که دین پدیده‌ای به شدت بیگانه با واقعیت و رویکرد منطقی به واقعیت است.

با این حال، هرچند حقیقتی است که توده مردم جهان برای به دست آوردن رهایی کاملشان در نهایت نیاز خواهند داشت که اعتقادات مذهبی را به کلی کنار بگذارند، اما تأکید بر این نکته مهم است که در جهان امروز قطب بندی به سادگی چنین نیست که در یک طرف کسانی هستند که به نام روشنگری، دین را رد می کنند و در طرف دیگر کسانی که هنوز پایبند اعتقادات دینی اند. در حال حاضر، قطب بندی مهم بین کسانی است که به درستی می توان گفت افراد شرافتمند مخالف بی عدالتی اند (از جمله تعداد زیادی از افراد مذهبی) در یک طرف، و در طرف دیگر کسانی که مصمم به احیاء و اجرای اشکال سنتی ستم هستند. در رابطه با کلیت اوضاع، یکی از مسائل مهم این است که آیا افراد با صفت برجسته ذهنی وسیع دانش و روحیه سخاوتمند، سوگیری می کنند یا آن را رد می کنند.

چهارم. همه آن چه گفتم پایه و «پس زمینه» مهمی برای درک آنچه در انتخابات اخیر اتفاق افتاد، چرایی و پیامدهایش برای اکنون و آینده را فراهم می کند. آنچه در زیر می آید، از مقاله «انتخابات سال ۲۰۲۰ سرانجام به پایان رسید، اما باید در جشن گرفتن محتاط بود» به قلم لئونارد پیتز جونور (۹ نوامبر سال ۲۰۲۰) است. این مقاله برخی ژرف نگری های مهم دارد. او می نویسد انتخابات «تمام ادعاهای پُر زرق و برق در مورد این که ما به عنوان یک کشور چه هستیم را کنار زد و به طرز معناداری نشان داد که ما دیگر به هیچ وجه یک کشور نیستیم، بلکه دو کشوری هستیم که مرزهای مشترک

داریم» و ادامه می‌دهد: «بار آخر که [جنگ داخلی] شد، چهار سال طول کشید و هفتصد و پنجاه هزار نفر جان دادند تا مجبور شویم وارد تنظیماتی اجتماعی شویم که حداقل به ظاهر یکی بودیم. حتی در آن زمان و همواره درز شکاف‌ها قابل رویت بود. برخلاف دفعهٔ پیش، این یکی آشکارا خصلت جغرافیایی، مثل جنوب در مقابل شمال را ندارد. خیر این یکی، شهر در برابر کشور، تحصیل کرده‌های دانشگاهی در مقابل دبیرستانی‌ها را دارد و از همه مهم‌تر، تقابل آینده و گذشته است. به این معنی که دیروز این ملتی بود که سفیدها در آن اکثریت داشتند و فردا کشوری خواهد بود که آن‌ها دیگر اکثریت نیستند».

اگرچه پیتز درست می‌گوید که تقسیم‌بندی امروز بیشتر از این که اکیداً جنوب در مقابل شمال باشد، بیشتر روستا در مقابل شهر است. اما واقعیت آن است که کنفدراسیون قدیمی (و جدید)، به ویژه جنوبی‌های سفید روستایی، کماکان لنگرگاهی است برای یک تلاش بی‌پایه و تبه‌کارانه برای بازگرداندن گذشته به نام «عظمت آمریکا را بازیابیم». همان‌طور که در سخنرانی «رژیم ترامپ/پنس باید برود» در سال ۲۰۱۷ اشاره کردم: «نه تنها یک خط مستقیم کنفدراسیون برده‌دار را به فاشیست‌های امروز متصل می‌کند، بلکه رابطهٔ مستقیمی وجود دارد میان برتری‌طلبی سفید با انزجار و نفرت آشکارشان از دگرباشان جنسی و زنان، رد بوالهوسانهٔ علم و روش علمی، میهن‌پرستی متعصبانهٔ «اول آمریکا» و بر بوق و کرنا دمیدن در مورد «برتری تمدن غرب» و نمایش جنگ طلبانهٔ قدرت نظامی‌شان، از جمله ابراز تمایل آشکار و تهدیدات وقیحانه‌شان مبنی بر تمایل به استفاده از بمب هسته‌ای و نابودی کشورها».

در عین حال، شکاف و تنش بین گذشته و آینده عمیق‌تر از تغییر در ترکیب جمعیتی و چشم‌انداز به وجود آمدن اکثریت غیر سفید در آمریکا است. نیروهایی که برای گذشته می‌جنگند، کینه‌توزانه می‌خواهند حتا همان امتیازات جزیی را که برای مبارزه علیه بی‌عدالتی اجتماعی و نابرابری و ستم نهادینه شده، به دست آمده، واژگون کنند و شکلی از دیکتاتوری سرمایه‌داری

را تحمیل کنند که مشروط به قانون اساسی و حاکمیت قانون نیست (یا قانون اساسی و قانون تبدیل به ابزار استبداد و قساوت فاشیستی شده اند).

همان‌طور که در بیانیه اول آگوست گفتیم، فاشیسم «به نمایندگی از سیستم سرمایه‌داری درنده و یغماگر، با دیکتاتوری آشکار و پرخاشگرانه، لگدمال کردن حاکمیت قانون و تحریف آن، تکیه بر خشونت و ترور حکومت می‌کند و پاسخی شدید به تمایزات اجتماعی عمیق و بحرانهای حاد در داخل کشور و در عرصه جهانی است.» اگرچه این پاسخ ممکن است بتواند برای دوره‌ای، به شکل فوق‌العاده منفی، مانع گسسیختگی شود اما در تحلیل نهایی نمی‌تواند موفق شود. نمی‌تواند سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی را به‌طور نامحدود حفظ کند و نمی‌تواند به آینده‌ای جز وحشت برای بشریت منجر شود، اگر که اصلاً آینده‌ای داشته باشیم. و «آلترناتیو» مفروض در مقابل پاسخ مذکور، شامل ابزار «دموکراتیک‌تری» برای اعمال حاکمیت سیستم است که به عنوان مثال نماینده‌اش در آمریکا حزب دموکرات است و این «آلترناتیو» نیز با وجود آن که از طریق همان ماشین خشن و افسارگسیخته مانند شکل فاشیستی دیکتاتوری سرمایه‌داری، حکومت نمی‌کند، اما کماکان تجسم و مجری رنج‌های وحشتناک و کاملاً غیرضروری برای توده‌های بشریت و تهدیدی اگزستانسیالی برای کل بشریت است.

آنچه از طریق انتخابات اخیر بیان شد و آنچه در حقیقت از طریق همه انتخابات‌های سیستم موجود بیان می‌شود، «دموکراسی» و «اراده مردم» به معنای انتزاعی آن نیست بلکه به‌طور خاص انتخاب از میان نمایندگان مختلف این سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی است و تحت سیستم سرمایه‌داری، این تنها انتخاب «واقع‌گرایانه» است که ارائه می‌شود و می‌تواند ارائه شود. در شرایط خاص و خارق‌العاده کنونی، انتخاب میان حاکمیت فاشیستی سرمایه‌داری یا حاکمیت بورژوا دموکراتیک سرمایه‌داری، به واقع تفاوت واقعی ایجاد کرد و این تفاوت تا حدی بود که حمایت از یک طرف، یعنی طرف دموکرات‌ها، با هدف وارد کردن شکستی قاطع به تلاش‌های طرف دیگر برای تحکیم کامل تر فاشیسم، کار درستی بود. اما واقعیت کماکان همان است که این رأی

دادن هم در چارچوب شرایط همان سیستمی بود که فاشیسم را تولید کرده است و این سیستم کماکان خاک حاصلخیزی را برای فاشیسم فراهم کرده و هم زمان وحشت‌های مکرر برای بشریت تولید می‌کند. وحشت‌هایی که فقط از دید کسانی پنهان است که نمی‌خواهند و نمی‌توانند آن را ببینند. نسخه «لیبرال» یا «جریان اصلی» از حاکمیت سیستم شامل اعمال استثمار و سرکوب توده‌های مردم در این کشور و در سراسر جهان است. از جمله بیش از ۱۵۰ میلیون کودک در جهان سوم که در کارگاه‌های عرق ریزان و معادن بی‌رحمانه مافوق استثمار می‌شوند. اعمال همه این‌ها و مغلوب کردن تلاش رقاباتی که سهم بیشتری از غارت جهانی می‌خواهند و آرزو دارند جای آمریکا را به عنوان قدرت مسلط جهان بگیرند. این است منظور نمایندگان «لیبرال» و دیگر نمایندگان سیستم وقتی که صحبت از «منافع ملی» آمریکا می‌کنند. رویکرد «مترقی» (جناحی در حزب دمکرات) که خواهان «تنوع» بیشتر و «ارائه فرصت‌های برابر» بیشتر برای بخش‌های سابقاً کنار زده شدهٔ جامعه هستند، بر همین مبنا استوار است و مبنای تشویق جوانی از علم از سوی آن‌ها هم چیزی نیست جز همین، به ویژه در رابطه با هدف غارت بین‌المللی مردم و محیط زیست و خدمت به این غارت.

پنجم. برای تأکید مجدد بر این نکته مهم باید بگویم روبه‌رو شدن با این واقعیت اساسی ضروری است که تحت این سیستم، هیچ آینده‌ای که ارزش زیستن داشته باشد، برای توده‌های مردم و در نهایت برای بشریت وجود ندارد. این سیستمی است که فاشیسم را تولید کرده؛ سیستمی است که نه تنها برای توده‌های مردم در آمریکا بلکه برای میلیاردها انسان در سراسر جهان منشاء رنج‌های هولناک و غیرضروری است و از طریق زرادخانه‌های عظیم سلاح‌های هسته‌ای و تخریب سریع محیط زیست، تهدید روزافزونی برای موجودیت بشریت است.

این حقیقت مهمی است که رژیم ترامپ/پنس و افرادی مانند بولسونارو در برزیل که مثل ترامپ هستند، بحران زیست محیطی را بسیار بدتر کرده‌اند و به عبارت دیگر سرعت تخریب محیط زیست را تسریع کرده‌اند. اما قوای

محرکه و الزامات این سیستم فارغ از این که کدام شخص یا رژیم خاص به عنوان نماینده سیاسی اصلی آن عمل می‌کند، است که بحران اقلیمی را به نقطه بازگشت ناپذیر سوق داده است. غالباً سرمایه‌داری به عنوان یک سیستم «پویا» که دائماً تحولاتی را ایجاد می‌کند مورد ستایش قرار می‌گیرد. اما این «پویایی» مبتنی است بر استثمار برای انباشت خصوصی سود و توسط آنارشی (و رقابت آنارشیک بین سرمایه‌داران) هدایت می‌شود و دقیقاً همین آنارشی است که همه امور را به سرعت به سمت آستانه بود و نبود سوق می‌دهد و اگر سیستم سرمایه‌داری، در شکل جهانی سازی شده امپریالیستی‌اش ادامه یابد، بشریت به‌طور بازگشت‌ناپذیر به طرف آن آستانه پرتاب خواهد شد.

توجه کنید که در این کشور، ذهنیت پایگاه اجتماعی فاشیست را به شدت با این دروغ مضحک شکل داده‌اند که گویا دموکرات‌ها (حتی دموکرات‌های «میانه» مانند بایدن) «سوسیالیست‌های رادیکال» (و حتی «کمونیست») هستند و بر این مبنا حس کینه و نفرت از آن‌ها را به دل گرفته‌اند. مبنای این دروغ مضحک، امتیازهای محدودی است که دموکرات‌ها به مبارزه علیه ستم نژادی و جنسیتی، به ضرورت پرداختن به بحران اقلیمی و لزوم به رسمیت شناختن تاریخ واقعی این کشور داده‌اند. اما کنایه شدید ماجرا در آن است که به واقع فقط یک جنبش قدرتمند با هدف دست یافتن به سوسیالیسم حقیقی، به مثابه جامعه‌ای بنیاداً نوین و رهایی‌بخش و در حال گذار به هدف اساسی استقرار کمونیسم در مقیاس جهانی است که می‌تواند برای تعداد قابل توجه از افرادی که در تله فاشیسم گرفتار آمده‌اند، به ویژه جوانان، زمینه‌ای ایجاد کند تا از آن بریده و بخشی از مبارزه با هدف حل مثبت تضادهایی شوند که سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی به‌طور مداوم حادث می‌کند. (هر انسان خردمندی به راحتی می‌تواند تعیین کند که تعداد نسبتاً کم «سوسیالیست‌های دموکرات» که بخشی از حزب دموکرات هستند به هیچ وجه «سوسیالیست رادیکال» و اصلاً سوسیالیست نیستند. بلکه، سوسیال دموکرات‌هایی هستند که هدفشان نه الغای سیستم سرمایه‌داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی بلکه اصلاحاتی در سیستم سرمایه‌داری است که ماهیت اساسی و عملکرد آن را تغییر نمی‌دهد

و حتا تأثیر قابل توجهی بر ماهیت و عملکرد اساسی آن نمی‌گذارد.)

خیال می‌شود در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم، در این کشور یک سبک زندگی ایده‌آل وجود داشت که حالا باید برای بازگرداندن (یا تولد دوباره اش) همت گماشت. در حالی که هیچ بازگشتی به این تصویر خیالی در کار نیست. هیچ بازگشتی به آمریکای به اصطلاح ساده و پاک که در آن «ارزش‌های سنتی» حاکم بود و منصفانه به «محسناتی» چون سخت کوشی پاداش می‌داد و هر کس جایگاه شایستهٔ خود را (یا جایگاهی که خدا اراده کرده بود) اشغال می‌کرد، وجود ندارد. چنین چیزی فقط ساختهٔ ذهن کسانی است که متوهمانه به دنبال «رجعت» به آن هستند و ذهنیتشان به شکلی غیر عقلایی شکل داده شده است که از هر کس و هر چیزی که گمان می‌کنند این چیز خیالی را از بین برده است متنفر باشند. در دوره پس از جنگ جهانی دوم به مدت چند دهه، عدهٔ زیادی (به ویژه مردان سفید اما فقط به آن‌ها محدود نمی‌شد) از کسانی که تحصیلات دانشگاهی نداشتند، می‌توانستند در صنایع عمده‌ای مانند خودروسازی و فولاد با دستمزدهای بالا استخدام شوند و از «سطح زندگی طبقهٔ متوسط» برخوردار شوند. این وضعیت نیز بازگشت پذیر نیست. هیچ پایه‌ای برای این رجعت‌ها وجود ندارد. نه به خاطر توطئه‌های «لیبرال‌های شیطان صفت که خون بچه‌های دزدیده شده را می‌خورند» [اشاره است به باورهای طرفداران فاشیست ترامپ در فرقهٔ کیوانان]. بلکه، به خاطر کارکردهای سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی که دنیا را به این شکلی که هست درآورده و اگر فاجعهٔ زیست محیطی که به سرعت در حال نزدیک شدن است، بشریت را منقرض نکند، دارندگان قدرتمند زرادخانه‌های بزرگ هسته‌ای، با راه انداختن جنگ هسته‌ای این کار را می‌توانند بکنند.

هیچ کس نباید آرزوی بازگشت به گذشتهٔ واقعی را داشته باشد. زیرا گذشته، جهانی مملو از فقر و بیماری گسترده بود که مردم، به ویژه در جهان سوم، حتا بیش از امروز خسارت‌های وحشتناک دیدند. ویرانی و رنجی که دو جنگ جهانی در قرن بیستم به بار آوردند هولناک بود. ده‌ها میلیون نفر ذبح شدند و در پایان جنگ جهانی دوم، ایالات متحده آمریکا بلافاصله دست به حملات

اتمی به دو شهر ژاپن زد. صدها هزار نفر از مردم ژاپن در آتش بمب‌های اتمی سوختند و «عصر هسته‌ای» آغاز شد. در خود جامعه آمریکا، جداسازی نژادی و تبعیض نهادینه بود، رنگین‌پوستان و زنان موقعیت «شهروند درجه دوم» را داشتند، موجودیت افراد دگرباش جنسی به شدت سرکوب می‌شد، و به ویژه سیاهان در معرض وحشت دائم بودند که با لینچ و دیگر اعمال تبه‌کارانه تکمیل می‌شد. آینده، نه در بازگشت به گذشته (حال این گذشته، واقعی باشد یا خیالی) بلکه در رفتن به جلو نهفته است: به سوی یک جامعه سوسیالیستی واقعی و در نهایت یک جهان کمونیستی. در چنین جامعه‌ای، جهت‌گیری اساسی و سیاست‌های عملی را تأمین نیازهای مادی، فکری و فرهنگی مردم تعیین خواهد کرد و هم‌زمان، در چارچوب بنیان جمعی و تعاونی و خصلت جامعه، ابتکار عمل‌های فردی از دامنه روزافزونی برخوردار خواهند شد. در آن جامعه، همه روابط اقتصادی و اجتماعی استثمارگرانه کهنه، نابرابری و ستم‌گری پشت سر گذاشته خواهد شد و دیگر رفاه‌عده‌ای بر بدبختی دیگران بنا نخواهد شد.

باید روشن باشد که قطب‌بندی کنونی و مشکلات عمیقی را که باید با آنها روبه‌رو شد، نمی‌توان از طریق تلاش برای «تنظیم» امور در چارچوب سیستم موجود حل کرد. نمونه جنبش «اشغال» در دهه گذشته، مصداق همین مساله است. تلاش جنبش «اشغال» برای عوض کردن قطب‌بندی و ایجاد قطب‌بندی ۹۹ درصدی در مقابل یک درصد فوق‌ثروتمند، شکست خورد و شکست آن عمدتاً به این علت بود که نه تنها روابط اقتصادی بلکه همچنین روابط اجتماعی (مانند روابط ستم‌گرانه میان «نژاد»های متفاوت و جنسیت‌های مختلف) نیروهای مادی قدرتمندی هستند و بخش قابل ملاحظه‌ای از این «۹۹ درصد» مصمم‌اند تا روابط اجتماعی نابرابر و ستم‌گرانه‌ای که از آن سود می‌برند (یا قویا فکر می‌کنند که سود می‌برند) را حفظ کنند، خصوصاً در این جامعه که سرمایه‌داری مردم را وادار به رقابت بی‌رحمانه با یکدیگر می‌کند.

فقط بر اساس یک نظام اقتصادی بنیاداً متفاوت، می‌توان زمینه‌ای مساعد برای

ریشه‌کن کردن و تغییر روابط اجتماعی ستم‌گرانه و افکاری که این ستم‌ها را همراهی و تقویت می‌کنند، ایجاد کرد و به قول لنین، فراتر از وضعیتی رفت که در آن مردم نه تنها تشویق بلکه مجبور می‌شوند با تنگ چشمی یک خسیس، موقعیت خود را در رابطه با دیگران محاسبه کنند. این نظام بنیاداً متفاوت، یک نظام اقتصادی سوسیالیستی (شیوه تولید سوسیالیستی) است که در آن منابع تولیدی جامعه، اشتراکی است و به صورت برنامه‌ریزی شده بسیج شده و مورد استفاده قرار می‌گیرند تا نیازهای مادی، فکری و فرهنگی مردم، که به‌طور مستمر گسترش می‌یابند، تأمین شود.

ششم. همه این‌ها، بازهم و قویا خاطر نشان می‌کند که نه تنها نیاز به «روبه‌رو شدن با واقعیت» هست بلکه نیاز هست که اصل، علم مهم است و حقیقت مهم است، پیوسته و پیگیرانه به کار برده شود و بنابراین، به‌طور جدی تحلیل علمی (که در این جا رئوس آن را ارائه کردم) در رابطه با معضلی که مقابل بشریت قرار دارد و راه حل آن، مرتباً پیش کشیده شده و پرسیده شود: تحت سلطهٔ این سیستم، جهان به کدامین سو روان است و به کدام جهت کاملاً متفاوت باید برود و می‌تواند برود. این، مستلزم تمایل به استفاده از همین رویکرد (که علم و حقیقت از نظر علمی تعیین شده، مهم است) در رابطه با کمونیسم و تجربهٔ تاریخی جنبش کمونیستی و به ویژه در رابطه با کمونیسم نوین است که نتیجهٔ چند دهه کار من است. کمونیسم نوین تداوم تئوری کمونیستی است که قبلاً تکامل یافته بود اما جهشی کیفی به ورای آن بوده و از برخی جهات مهم، گسستی از آن نیز می‌باشد. برخلاف کسانی که به کمونیسم و تجربهٔ تاریخی جنبش کمونیستی تهمت زده و آن را محکوم می‌کنند، یا به سادگی نادیده‌اش می‌گیرند، من و عده‌ای تحت رهبری من، دست به مطالعهٔ گسترده علمی جدی، تحقیق و تحلیل در مورد تاریخ جنبش کمونیستی و جوامع سوسیالیستی‌ای که توسط آن به وجود آمد، زدیم. (این مطالعه همچنین شامل کشورهای بوده است که خود را «سوسیالیست» خوانده‌اند که در واقعیت نبوده‌اند. مثلاً، کوبا از سال ۱۹۵۹، ونزوئلا در دهه‌های اخیر و اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی، که بیش از ۶۰ سال پیش، یعنی سال‌ها

پیش از این که چند دهه قبل تبدیل به کشورهای سرمایه‌داری بدون نقاب شوند، در آنجا سرمایه‌داری احیاء شده و حاکمیت می‌کرد). رویکرد علمی ما را به این نتیجه رساند که تجربه سوسیالیسم در کشورهای واقعاً سوسیالیستی که تحت رهبری کمونیست‌ها ابتدا در اتحاد جماهیر شوروی و سپس در چین به وجود آمدند (یعنی، قبل از این که سرمایه‌داری در شوروی در دهه ۱۹۵۰ و سپس در چین، بعد از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶، احیاء شود) عمدتاً مثبت بوده است، و این را با قاطعیت بیشتری در مورد چین می‌توان گفت. با این حال، در این تجربه اشتباهات ثانویه اما مهمی هم وجود داشت که در برخی موارد اشتباهات جدی و حتا اسفبار بوده‌اند.

کمونیسم نوین، با نتیجه‌گیری از این تجربه تاریخی جنبش کمونیستی و طیف وسیعی از تلاش‌های بشری، به عنوان روش و رویکرد تعیین‌کننده خود، بر اهمیت حیاتی علم و استفاده از روش علمی در همه امور - چه در رابطه با طبیعت یا جامعه - تأکید می‌کند. کمونیسم نوین، هر رویکردی را که مترادف با به‌کاربرد و توجیه مفهوم ورشکسته و فوق‌العاده مضر «هدف وسیله را توجیه می‌کند» باشد یا این که «حقیقت» صرفاً «ابزاری» است برای رسیدن به اهداف مطلوب و نه این که به واقع بازتاب صحیح واقعیت عینی است، قاطعانه رد می‌کند.

همین روش و رویکرد برای تعمیق درک از ماهیت و عملکرد سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی به کار رفته است؛ سیستمی که تداوم سلطه‌اش بر جهان پیامدها و اثرات وحشتناکی برای بشریت و آینده آن دارد. این کار علمی ادامه دارد و بخش مهمی از کار توسعه و تکامل جنبش انقلابی‌ای است که برای الغای نهایی این سیستم و ایجاد جهانی کاملاً متفاوت و بسیار بهتر ضروری است. کارهای زیادی است که باید انجام داد و چالش‌های بسیاری است که باید پاسخ بگیرند. اما، یک تجزیه و تحلیل و سنتز علمی از مسائل اساسی مربوط به اوضاعی که بشریت با آن مواجه است و امکان‌رهایی از این وضعیت در سخنرانی‌ها و نوشته‌های من و سایر مطالب در وبسایت حزب کمونیست انقلابی آمریکا موجود است. این مطالب هم در شکل فشرده ارائه

شده‌اند و هم در شکل قابل دسترس‌تر و هم در آثاری با عمق قابل توجه. و در قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی به قلم من، چشم‌اندازی گسترده و طرحی مشخص پیش گذاشته شده است برای ایجاد جامعه‌ای کاملاً متفاوت و رهایی‌بخش، در مسیر حرکت به سوی هدف نهایی ایجاد یک جهان کمونیستی.

این یک فکت است که در این قانون اساسی نه تنها در حمایت از نارضایتی، مخالفت و جوشش فکری و فرهنگی بلکه در رابطه با تأمین آن، مقرراتی وضع شده است که در هیچ کجای دیگر و در هیچ سند اساسی یا راهنمای هیچ حکومتی، مانند آن را نمی‌توان یافت. و هستهٔ مستحکم این رویکرد، بر دگرگونی سوسیالیستی اقتصاد استوار است که هدفش محو کلیهٔ شکل‌های استثمار و تغییرات متناظر با آن در روابط اجتماعی و نهادهای سیاسی، ریشه‌کن کردن کلیهٔ ستم‌ها و از طریق سیستم آموزشی و در جامعه به‌طور کل، ترویج رویکردی است که می‌تواند «مردم را در زمینهٔ روحیهٔ تفکر انتقادی و کنجکاوی علمی توانمند کند تا به دنبال حقیقت تا هر جا که رهنمون می‌شود بروند و به این ترتیب، به‌طور مستمر در مورد جهان آگاه شوند و بهتر بتوانند آن را در تطابق با منافع اساسی بشریت تغییر دهند.» چنین جامعه‌ای، شکوفایی عظیمی در نیروهای تولیدی و اجتماعی به وجود آورده و به انسان‌ها الهام داده و آن‌ها را قادر خواهد کرد تا برای رفع نیازهای اساسی مردم، در کنار هم کار و مبارزه کنند؛ جامعه را به طرز اساسی دگرگون کنند و از مبارزهٔ انقلابی در سراسر جهان حمایت کرده و به آن یاری برسانند - آماجشان هدف نهایی ایجاد یک جهان کمونیستی باشد که از هر گونه ستم و استثمار رهاست، و در همان حال به چالش حقیقتاً آگزیستانسیالی بحران زیست محیطی و اکولوژیک به شکلی معنادار و جامع که تحت سیستم سرمایه‌داری - امپریالیستی ممکن نیست، پردازند.

شمار کسانی که کمونیسم را رد کرده‌اند، بیش از اندازه زیاد است؛ اغلب این‌ها بدون این که به‌طور جدی به آن پردازند آن را رد کرده‌اند و یا این که اصلاً حاضر نشده‌اند نگاهی جدی به آن کنند. علت این امر در جهل و تعصبی نهفته است که منبع نهایی اش تحریفاتی است که حافظان نظم کنونی

بی‌وقفه اشاعه داده‌اند و این تحریفات فقط به تقویت نظم موجود به شدت ستم‌گرانه خدمت کرده است. در اینجا باید گفت (و به راحتی می‌توان نشان داد) که حمله بورژوازی «لیبرال» به کمونیسم، در نوع خود، همانقدر چرند و شنیع است که دستکاری حقایق توسط فاشیست‌ها که «لیبرال‌ها» اینقدر آن را نگوهرش می‌کنند. این کار نقض آشکار روش علمی بوده و به طرز عریان در تقابل با فکت‌های واقعی است. این کار، آسیب بزرگی به بشریت وارد می‌کند: امتناع از به کار بردن رویکردی صادقانه و علمی و به جای آن به کار بردن ضد آن در مورد کمونیسم و تاریخ واقعی جنبش کمونیستی و تکامل کمونیسم نوین، یعنی بستن درها به روی تنها آلترناتیو واقعی در مقابل سیستم حقیقتاً درنده‌سرمايه‌داری-امپریالیستی؛ بستن در به روی تنها آلترناتیو معتبری که منافع اساسی توده‌های بشریت و در نهایت کل بشریت و آینده‌ای را نمایندگی می‌کند که ارزش زیستن دارد.

راه رسیدن به جهانی بهتر راهی آسان نیست و نخواهد بود. این امر بدون مبارزه مصممانه و بله، بدون فداکاری‌های عظیم ممکن نیست. اما تداوم روند فعلی، تحت سلطه این سیستم سرمايه‌داری-امپریالیستی، یعنی تداوم دهشت‌هایی که همین امروز، سیستم در جهان مرتکب می‌شود، به علاوه دهشت‌های وخیم‌تری خطر فوری‌شان را می‌توان دید و خطر واقعی اگرستانسیالی که هر روز نزدیک‌تر می‌شود.

در برابر نیروی تخریبی مهیب فاشیسم که هنوز تهدیدی است و در حال نیرو گرفتن است، شمار بسیاری از ما که از این مسئله به شدت بدحال و خشمگین بوده و آرزوی جهانی بهتر را در سر داریم، حول این فراخوان گرد آمده‌ایم که علم مهم است و حقیقت مهم است و باید راهنمای ما باشند. حال بیاید آنقدر شجاع باشیم و آنقدر جسور باشیم که این اصل را بدون مانع به کار بریم و مصمم باشیم که حقیقت را جستجو کنیم و فارغ از این که به کجا منتهی می‌شود از آن پیروی کنیم، از همه موانع این امر عبور کنیم، از جمله از توهمات که برایمان گرامی هستند و تعصباتی که ریشه دارند ولی با واقعیت و حقایق از نظر علمی اثبات شده، مغایرت دارند. بیاید جرأت کنیم و دست

به عمل زده و به آن چه که علم به عنوان امری ممکن آشکار می‌کند جامهٔ عمل بپوشانیم؛ ایجاد جهانی بنیاداً متفاوت و آینده‌ای بسیار بهتر برای بشریت.

مقاله چهارم

تغییر رادیکال در راه است:
این تغییر رهایی بخش خواهد بود یا اسارت بار؟
انقلابی خواهد بود یا ارتجاعی؟

۸ ژوئن ۲۰۲۰

بگذارید به کسانی که در واکنش به جنون ترامپ، پنس و دیگران، آرزوی «بازگشت شرایط عادی» را می‌کنند و فکرشان به چیز دیگری نمی‌رسد بگویم: فراموشش کنید، این اتفاق نخواهد افتاد!

به علاوه، هیچ کس نباید خواهان «بازگشت شرایط عادی» این سیستم باشد. «شرایط عادی» سیستم همواره شامل ستم‌گری و وحشیانه علیه مردم سیاه و دیگر رنگین‌پوستان بوده است؛ همواره شامل ترور سیستماتیک، قساوت و کشتار برای تحمیل این ستم بوده است. همیشه شامل تبعیض‌های شنیع، خشونت و ضدیت با مهاجران، زنان، مردم ال.جی.بی.تی.کیو و سایر کسانی بوده است که به عنوان مادون انسان و «بیگانه» تلقی شده‌اند. همواره شامل جنگ‌های ناعادلانه برای امپراتوری و تداوم جنایت علیه بشریت بوده است. و اکنون از طریق نابودی روزافزون محیط زیست و خطر همیشگی جنگ هسته‌ای، موجودیت بشر را تهدید می‌کند.

قتل بی‌رحمانه و بیمارگونه جورج فلوید صرفاً حلقه‌ای در زنجیر ظاهراً پایان‌ناپذیر کشتار مردم سیاه و دیگر مردم تحت ستم به دست پلیس است؛ پلیسی که کاملاً از مصونیت خود مطمئن است و ترسی از مجازات و تنبیه ندارد. اما علیه آن خیزشی قدرتمند به پا خاست و غلیان قدرتمند خشم، که نه تنها مردم سیاه بلکه مردم همه نژادها و جنسیت‌ها و مردم اقصی نقاط جهان را متحد کرد، شروع به تغییر دادن کل چشم‌انداز و فرهنگ سیاسی کرده و ابتکار عمل را به روشی بسیار مثبت از رژیم ترامپ/پنس و «پایگاه» فاشیستی آن ربوده است. و کلیت نگرش فلج‌کننده‌ای را که واقعیت بی‌رحمانه این سیستم و «هنجارهای» آن را تنها واقعیت ممکن می‌بیند که گویا هرکس صرفاً باید جای خود را در آن پیدا کرده و به بهترین وجه ممکن «به خود خدمت کند» به چالش گرفته است.

در مواجهه با اوضاع کنونی که به سرعت در حال تغییر است، ترامپ دست به تهدیدهای قابل پیش‌بینی و قلدری و تشدید سرکوب زده است. در همان حال، دیگرانی که نماینده همان سیستم هستند اما احساس می‌کنند در چنین مواقعی باید خشم مردم را «خوابانده» و آن‌ها را «اهلی» کرده و به خدمت

خود بگیرند، بار دیگر بر حسب «اصلاحات» بی معنی حرف می زنند و به ظاهر نسخه «نرم تری» از تحمیل «نظم و قانون» را تبلیغ می کنند که به نوبه خود نسخه ای است شنیع که بر توده های مردم ستم می کند و هر کسی را که جرات ایستادگی در برابر این ستم را داشته باشد سرکوب می کند. در این میان افرادی که در واقع صدای جناحی از طبقه حاکمه هستند (به طور مثال، کریس کومو در کانال سی.ان.ان) فهمیده اند پرده های وضع قبلی که روزمرگی خفقان آور جان کندن تحت این سیستم بود توسط شورش اخیر پاره شده است و در این شرایط دادن فراخوان بازگشت به وضع قبلی، می تواند شورش را شعله ورت کند. بنابراین به جای فراخوان بازگشت، صحبت از ضرورت ایجاد «شرایط عادی جدید» را می کند که ظاهراً قرار است «عادلانہ تر» باشد.

اما هر شکل از «شرایط عادی» سیستم حاکم، شامل بی عدالتی سیستماتیک، تداوم جنایت و وحشت برای مردم این کشور و سراسر جهان است. و رژیم فاشیستی ترامپ/ پنس که در حال حاضر اهرم های کلیدی قدرت را در دست دارد و توانسته یک پایگاه توده ای از پیروان متعصب را ایجاد کرده و انسجام بخشد، هیچ شکلی از «شرایط عادی جدید» را نخواهد پذیرفت مگر یکی را: تشدید ستم گری خوفناک این سیستم تا حد وحشیگری افراطی. اگر کسی با این امید به انتخابات مقرر در ماه نوامبر نگاه می کند که راهی برای حل بی دردسر و بدون آشوب و تلاطم مساله باشد بگویم که اولاً، اصلاً معلوم نیست که انتخابات ریاست جمهوری در ماه نوامبر برگزار شود. قطعاً احتمال دارد که ترامپ راهی برای «به تعویق انداختن» آن بیابد. مثلاً، از تداوم بحران ویروس کرونا یا هر بهانه دیگر برای این کار استفاده کند. (واضح است با توجه به رویکرد بوالهوسانه ای که رژیم ترامپ/ پنس از ابتدای امر به همه گیری کویید ۱۹ اتخاذ کرده است، استفاده از این بحران به عنوان بهانه ای برای تعویق انتخابات بسیار عوام فریبانه است اما کیست که از عوام فریبی این رژیم شگفت زده شود؟!)

حتا اگر انتخابات برگزار شود، با توجه به خصلت «اپوزیسیون» از سوی جو بایدن و حزب دموکرات، احتمال واقعی وجود دارد که ترامپ به طور

«مشروع» در انتخابات پیروز شود.

به هر حال، ترامپ از هم اکنون در حال زمینه‌چینی است که در صورت باخت بگوید که در انتخابات «تقلب» شده است. به خاطر بیاورید که او قبل از انتخابات گذشته، حاضر نشد بگوید در صورت باخت، نتایج انتخابات را قبول خواهد کرد. ترامپ پیشاپیش اعلام کرده، آن تدارکاتی که در میشیگان و برخی ایالت‌های دیگر در جریان است تا امکان رأی از طریق نامه را فراهم کند، مصداق «تقلب» گسترده در انتخابات است. در حالی که در واقع رأی دادن از طریق نامه نه تنها قانونی بلکه در شرایط بحران ویروس کرونا بسیار معقول است. هم زمان، ترامپ و حزب جمهوری خواه اقدامات دیگری برای سرکوب آرای کسانی که احتمالاً علیه آن‌ها رأی خواهند داد انجام می‌دهند. با نزدیک شدن زمان برگزاری انتخابات، مطمئناً همه این کارها دامنه‌دارتر خواهند شد.

علاوه بر این، اگر انتخابات برگزار و ترامپ بازنده شود اما از پذیرش نتایج انتخابات خودداری کرده و اصرار کند که او کماکان رئیس‌جمهور است، پیروان فاشیست ترامپ که برخی پیشاپیش با اسلحه رژه رفته و مردم و حتا مقامات منتخب را تهدید می‌کنند، در صورتی که ترامپ اعلام کند در انتخابات «تقلب» شده و از آن‌ها بخواهد که به کمکش بشتابند، چه خواهند کرد؟ آیا به خاطر می‌آورید که ترامپ، در طول مسابقه انتخاباتی سال ۲۰۱۶ چگونه حریف خود، هیلاری کلینتون را تهدید کرد و به او گفت «افراد متمم دوم» حساب او را خواهند رسید؟ خاطرتان هست که ترامپ چگونه علناً می‌گفت حامیان زیادی در پلیس و ارتش و بین موتورسواران و دیگر «کله خرها» دارد؟ ترامپ تهدید کرده است که از ارتش برای سرکوب خشونت‌آمیز اعتراضات علیه وحشیگری و قتل پلیس استفاده خواهد کرد.

حتی اگر انتخابات برگزار شود و ترامپ ببازد و مجبور به قبول نتایج آن شود و در کوتاه مدت مردان و زنان دیوانه طرفدار او که کلاه ماگا (=MAGA Make America Great Again نیروهای شبه نظامی فاشیست طرفدار ترامپ) به سر دارند، دست به «قیام مسلحانه» نزنند، آیا فکر می‌کنید که با سادگی «ناپدید» خواهند شد و یا این که منفعلانه خاموش شده و منتظر انتخابات

بعدی خواهند شد؟

مهم نیست در انتخابات مقرر شده برای ماه نوامبر چه خواهد شد. کسانی که تحمل این رژیم و کارهای کنونی اش — و خطر واقعی اش برای آینده ای بسیار بدتر را ندارند از هم اکنون باید راه‌هایی پیدا کنند که حتا در شرایط همه‌گیری کوید ۱۹، به‌طور قدرتمند نشان دهند که منتظر انتخابات نخواهند ماند و صرف‌نظر از این که نتایج آن انتخابات چه خواهد بود، مصمم به بیرون راندن این رژیم از قدرت هستند. در غیر این صورت، هیچ اتفاق خوبی نخواهد افتاد و باید انتظار اتفاقات وحشتناک را داشت.

بیاپید مساله را عمیق‌تر بشکافیم و با یک واقعیت پایه‌ای رو در رو شویم: حتا اگر ترامپ از ابزار فوق قانونی (یعنی، غیر قانونی) برای ماندن در قدرت استفاده کند باید دانست که این رژیم فاشیستی ابتدا به ساکن از طریق یک کودتای نظامی یا انواع دیگری از نقض اصول و کارکرد این «دمکراسی بزرگ» به قدرت نرسید بلکه از طریق «کارکرد عادی» سیستم به قدرت رسید. و آن «کارکرد عادی» به کار خود در تولید تباهی و ویرانی در دنیا ادامه خواهد داد؛ کماکان نابرابری‌های وحشیانه و استثمار خردکننده و ستم‌های جنایت‌کارانه که همگی در «ژن» این سیستم حک شده و توسط مجریان بی‌رحم آن پیش برده می‌شود تداوم خواهد یافت و بر سر توده‌های مردم جهان انواع مصائب دیگر از طریق نابودی محیط زیست، جنگ‌ها، آوارگی گسترده و مهاجرت مستاصلانه خواهد ریخت.

به خاطر همه این‌ها:

به‌طور اساسی، نگرش «بازگشت شرایط عادی» توهمی است که توسط سرشست و کارکرد این سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسم که توده‌های بشریت در انقیاد آن هستند، منفجر خواهد شد.

مدتی است که در تحلیل از شرایط زنان، تأکید کرده‌ام که با تغییراتی که در اقتصاد ایالات متحده و جهان صورت گرفته است:

بر بستر شرایط اکستریم کنونی کل مساله موقعیت و نقش زنان در جامعه به

شکلی حادث‌تر ظهور می‌کند و در جامعه کنونی آمریکا مانند انبار باروت است. نمی‌توان تصور کرد که هر گونه گره‌گشایی در این وضع بجز از طریق رادیکال‌ترین شرایط و با ابزارهای بسیار خشونت‌آمیز امکان‌پذیر باشد. مسأله‌ای که هنوز تعیین نشده است این است: آیا گره‌گشایی رادیکال ارتجاعی خواهد بود یا گره‌گشایی رادیکال انقلابی. آیا به معنای تقویت زنجیره‌های بردگی خواهد بود یا درهم شکسته شدن تعیین‌کننده‌ترین حلقه‌ها در این زنجیرها و باز شدن امکان تحقق نابودی کامل کلیه شکل‌های بردگی موجود در جهان.

این نه تنها در مورد وضعیت زنان که موضوعی بسیار مهم است، بلکه برای همه کسانی که تحت این سیستم تحت ستم هستند و وحشیانه لگدمال می‌شوند صادق است. این نه تنها برای ایالات متحده، بلکه در سراسر این جهان به شدت درهم تنیده اما به طرز خوفناکی نابرابر که تحت سلطه سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسم است، صادق است.

در شورش زیبا و مصممی که علیه نژادپرستی نهادینه و ترور پلیس به پا خاسته است و این حس در آن افزایش می‌یابد که نژادپرستی و ترور پلیس پیوند تنگاتنگ با سرشت این سیستم و بسیاری بی‌عدالتی‌های دیگر دارد، پتانسیل انقلاب را می‌بینیم؛ پتانسیل انقلابی که خواهد توانست زنجیره‌های ستم را بشکند و راه ایجاد جهانی بنیاداً متفاوت و بسیار بهتر را بر شالوده‌ای کاملاً متفاوت باز کند. اکنون آن چه باید انجام شود این است که پتانسیل انقلاب را تکامل دهیم و به واقعیت برسانیم و -از طریق خیزش فعلی که جرقه‌اش را قتل جورج فلوید زد و از طریق حوزه‌های متنوع زندگی و جریان‌های مختلف مبارزاتی - شمار عظیم و عظیم‌تر از کسانی را جلب کنیم که آتش پایان دادن به همه ستم‌ها در دلشان شعله ور است و در حال کسب آگاهی علمی هستند تا بدانند منبع تمام این دهشت‌ها، دهشت‌هایی که همگی به یکدیگر متصل‌اند، سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی است. ما باید شمار عظیم و عظیم‌تر از کسانی را جلب کنیم که قوه محرکه‌شان نیاز به سرنگونی سیستم و ایجاد جهانی بسیار بهتر است و از امکان تحقق این امر الهام می‌گیرند.

مقاله پنجم

درباره رابطه مستقیم میان پدرسالاری و مردسالاری و زن‌ستیزی با بنیادگرایی دینی، میهن پرستی و جنگ‌های ارتجاعی و امپریالیستی

بخش اول

پدرسالاری و میهن پرستی؛ مردسالاری تهاجمی و عظمت طلبی
آمریکایی؛ خطر فوری و چالش فوری*

۳۱ ژوئیه ۲۰۲۰

* PATRIARCHY AND PATRIOTISM— AGGRESSIVE MALE SUPREMACY AND AMERICAN SUPREMACY—THE DANGER AND THE IMMEDIATE CHALLENGE, by Bob Avakian, July 31, 2020 | revcom.us

همان‌طور که قبلاً تأکید کرده‌ام:

هر جا بنیادگرایی دینی حاکم باشد، نه تنها پدرسالاری و زن‌ستیزی (نفرت از زنان) بلکه پرستش پرخاشگرانه سرزمین پدری را خواهید داشت. توجه کنید که هر دوی این واژه‌ها یک ریشه مشترک دارند که به حاکمیت پدر (سرزمین) و تبعیت از اقتدار آن اشاره دارد. و همان‌طور که دیده‌ایم، علاوه بر این‌ها، برتری طلبی سفید و نژادپرستی را هم خواهید داشت.^۱ (رجوع کنید به آواکیان، مقاله «فاشیست‌های امروز و آمریکای برده‌داری: ارتباط مستقیم میان همه ستم‌ها»)

بیاید عمیق‌تر به ارتباط مردسالاری پدرسالار با میهن‌پرستی و همچنین با برتری طلبی سفید نگاه کنیم. به ویژه بینیم این‌ها در میان فاشیست‌های بنیادگرای مسیحی در آمریکا، چه شکل‌های افراطی و زهرآگینی را به خود می‌گیرد.

تعصب کور فاشیست‌های مسیحی در حمایت از ترامپ

کریستین کوبس دو میز در شهری در آیوا که پُر از مذهبیون بنیادگرا است بزرگ شد. او از آن‌ها به عنوان «اوانگلیش» و مشخصاً «اوانگلیش سفید پوست» نام می‌برد. این مذهبیون بنیادگرا در سال ۲۰۱۶ به ترامپ رأی دادند. دو میز، در کتاب خود تحت عنوان «مسیح و جان وین: چگونه اوانگلیش‌های سفید، ایمان را فاسد کرده و ملتی را متفرق کردند»^۲ مشاهده مهمی دارد و می‌گوید:

«حمایت اوانگلیش‌ها از ترامپ ارتکاب یک خطا یا صرفاً گزینه‌ای عمل‌گرایانه نبود. بلکه اوج تحکیم مردانگی ستیزه‌جویانه در میان اوانگلیش‌ها بود. مردانگی ستیزه‌جویانه، ایدئولوژی‌ای است که اعمال اقتدار پدرسالارانه را تحسین کرده و از نمایش قدرت در خانه و بیرون خانه حمایت می‌کند. بیش از هر جمعیت

1- Fascists Today And The Confederacy: A Direct Line, A Direct Connection Between All The Oppression, by Bob Avakian... is available at revom.us

2- Kristin Kobes Du Mez, *Jesus and John Wayne: How White Evangelicals Corrupted a Faith and Fractured a Nation*, Liveright Publishing

مذهبی دیگر در آمریکا، پروتستان‌های اوانگلیش سفیدپوست از اقدام آمریکا به جنگ پیشگیرانه حمایت می‌کنند، استفاده از شکنجه را مجاز می‌شمارند و از مجازات اعدام حمایت می‌کنند. ... سفیدپوست‌های اوانگلیش بسیار بیشتر از دیگر گروه‌های مذهبی، اقتدارگرا هستند. ...»^۳

در تجزیه و تحلیل دومز، آنچه آشکار می‌شود بین برتری طلبی پرخاشگرانه سفید، مردسالاری و ستم جنسیتی مفرط، میهن پرستی هار، نفرت از مهاجرین و مهاجر هراسی و به‌طور کلی حمایت از سرکوب خشن در داخل و دست زدن به جنگ‌های تجاوزکارانه در خارج، پیوندی (یا آن‌طور که من تأکید کرده‌ام: «ارتباط مستقیمی») وجود دارد. اما فقط این نیست. بلکه به‌طور خاص روشن می‌شود که مرکز و محور همه این‌ها، نقش پدرسالاری «عضلانی» یا «مردانگی ستیزه‌جو» می‌باشد.

دومز همچنین تأکید می‌کند که تمام این‌ها، ریشه در اعتقاداتی دارد که فقط اعتقادات دینی نیست بلکه موتور محرکه اجتماعی و فرهنگی دارد و یک مذهب مسیحی بنیادگراست که واقعاً تکیه بر روابط ستم‌گرانه و سرکوب‌گرانه مشخص و افکار و مقاصد ایدئولوژیک و سیاسی منطبق بر این روابط دارد و به آن خدمت می‌کند. قبلاً گفته‌ام که مسیحیت و ادیان «توحیدی» (تک‌خدایی) دیگر مانند یهود و اسلام، یک مشخصه دارند و آن هم این است که ادیان پدرسالار بوده و مروج روابط اجتماعی پدرسالارانه و مردسالارانه می‌باشند. ۴(آواکیان. «اخلاقیات بدون دین، رهایی واقعی») با این وصف باید گفت که، بنیادگرایان مسیحی بر بخش‌هایی از سنت و کتاب مقدس مسیحیت (به ویژه کتاب «عهد عتیق» و همچنین «عهد جدید» انجیل) تمرکز و پافشاری می‌کنند که به آشکارترین و تهاجمی‌ترین وجه بر تبعیت زنان از شوهران و سلطه شوهران بر زنان و به‌طور کلی، تسلط مردان بر زنان تأکید می‌کنند. این امر، به ویژه در ایالات متحده آمریکا، همان‌طور که دومز تأکید می‌کند، شامل

3- Kristin Kobes Du Mez, *Jesus and John Wayne: How White Evangelicals Corrupted a Faith and Fractured a Nation*, Liveright Publishing. The passages quoted here are from the "Introduction."

4- Morality Without Religion, Emancipation That Is Real

«مردانگی پرخاشگر سفید» می‌باشد.

«پیمان» ویژه با خدا

در کتاب «دور ریختن همهٔ خدایان» توجه خوانندگان را به این تحلیل مهم کوین فلیپس جلب کردم و گفتم:

فیلیپس نشان می‌دهد، پس از جنگ داخلی^۵، با وجود آن که ایالات برده‌دار جنوب آمریکا شکست خوردند و نظام برده‌داری ملغی شد، اما در دههٔ ۱۸۷۰ پیمان «بازسازی» (که بیان شرایط تسلیم شدن ایالات برده‌دار و پذیرفته‌شدنشان در ایالات متحده آمریکا بود) واژگون شد و به این ترتیب، جنوب «دوباره سر از خاک بلند کرد» و صاحب قدرت سیاسی و نفوذ در سراسر کشور شد. فلیپس می‌گوید، در ارتباط با این واژگونی، شاهد عروج یک افسانهٔ مذهبی هستیم که در میان سفیدپوستان جنوب ریشه دواند که گویا جنوب (سفید) «دارای پیمان ویژه با خدا است» و احیای موقعیت گذشته‌اش، در واقع طرحی از سوی خدا بود تا خطای فاحش جنگ داخلی جبران شود.^۶

اما، جنوبی‌های برتری طلب سفیدپوست که «ندامت» نکرده و «بازسازی» نشده بودند و کسانی که پیرو همان جهان بینی مسموم بودند، مفهوم «پیمان ویژه با خدا» را محدود به جنوب نمی‌دیدند. بلکه، خود را مکلف به اعمال آن در سراسر آمریکا می‌دانستند. به علاوه، آن‌ها این مفهوم را تعمیم داده‌اند و آن را عالی‌ترین بیان مفهوم «برتری تمدن غربی» و فرمان ویژه‌ای برای گسترش سلطه‌شان نه تنها بر قاره آمریکای شمالی بلکه بر کل جهان و تمام مردم دنیا می‌دانند — به ویژه سلطه بر کشورهای آفریقایی و دیگر نقاط «جهان سوم» که دونالد ترامپ آن‌ها را «چاه‌های بو گندو» می‌خواند.

۵- جنگ داخلی در آمریکا میان شمال با جنوب برده‌دار در سال ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵ که در آن شمال پیروز شد و برده‌داری لغو شد.

6- Bob Avakian, *Away With All Gods! Unchaining the Mind and Radically Changing the World*, Insight Press, 2008, pp. 141-42. The statements by Kevin Phillips cited here are from Kevin Phillips, *American Theocracy: The Peril and Politics of Radical Religion, Oil, and Borrowed Money in the 21st Century*, Viking Press, 2006.

... این برتری طلبان آمریکایی (و برتری طلبان سفید اروپایی) در نهایت کراهت، در حالی که از تجربه تاریخی و دستاوردهای هزاران ساله مردم جهان بهره‌مند شده و بر استثمار بی‌رحمانه مردم اقصی نقاط دنیا تکیه کرده‌اند، از موقعیت سرکردگی آمریکا در جهان که از طریق نسل‌کشی و برده‌داری، دزدی و غارت و جنگ به دست آمده است استفاده می‌کنند تا ادعا کنند «برتر» از دیگر مردمان این کشور و تمام مردم دنیا هستند و حق «خدا دادی» حاکمیت بر آنان را دارند.

فاشیسم مسیحی و ضد کمونیسم هار

دومز توضیح می‌دهد، با برخاستن جنبش‌های قدرتمند دهه ۱۹۶۰ علیه جنگ ویتنام و نژادپرستی و ستم جنسی و جنسیتی، «اوانگلیش‌ها» و به خصوص «اوانگلیش‌های سفید»:

«به شدت به این اعتقاد چسبیدند که آمریکا یک ملت مسیحی بوده و ارتش آن یک نیروی خیر در جهان است و قدرت این ملت وابسته به وجود خانواده پدرسالار منظم و مستحکم می‌باشد. جنبش اوانگلیش‌های سفید پوست، در دهه ۱۹۷۰ احیاء شد و حول ترکیب غلیظی از سیاست‌هایی انسجام یافت که «ارزش‌های خانوادگی» در مرکز آن بود و این ارزش‌های خانوادگی همواره با افکار مشخصی در مورد سکس، قدرت، نژاد و ملت درهم تنیده شده بود. این‌ها فمینیسم را برای زنانگی سستی و همچنین امنیت ملی خطرناک می‌دانند. زیرا، وظیفه تامین و حمایت خانواده را از روی دوش مردان برداشته و درهای ارتش را به روی زنان باز کرده است. به همین ترتیب، برای این‌ها، شکست در ویتنام فقط یک موضوع امنیت ملی نبود، بلکه بحران مردانگی نیز بود.»^۷

این واقعیت که ایالات متحده، با وجود قدرت زیاد و دست زدن به کشتار و ویرانی هولناک در ویتنام و علیه مردم آن کشور، در به انقیاد کشیدن ویتنام ناکام ماند و خروجش از آن کشور نتیجه شکست در جنگ بود، مسیحیان بنیادگرای فاشیست را دیوانه کرد. از آنجا که رهبران مبارزه‌رهایی‌بخش ویتنام

7- *Jesus and John Wayne, the "Introduction."*

به عنوان کمونیست شناخته می‌شدند، نفرت متعصبانه فاشیست‌های مسیحی با نفرت از «کمونیست‌های خدا نشناس» در آمیخت و یک «ترکیب سمی» به وجود آورد که حاصل مخلوط شدن ضد کمونیسم کور و احساسِ اخته شدن «نظامی‌گریِ عضلانیِ مردانه» است.

البته استفاده از دین برای ترویج میهن‌پرستی اجباری محدود به نمایندگان راست‌گرا و آشکارا فاشیستِ امپریالیسم سرمایه‌داری آمریکا نبوده است. در دههٔ ۱۹۵۰، در زمان ریاست‌جمهوری آیزنهاور (از حزب جمهوری‌خواه) که به اصطلاح یک رئیس‌جمهور «میانه‌رو» بود، عبارت «زیر سایهٔ خدا» به سوگند وفاداری دولتی *اضافه شد*. این کار، مستقیماً ربط داشت به اعلان جنگ صلیبی علیه «کمونیسم خدا نشناس» که آمریکا آن را تهدیدی علیه سلطه‌اش بر جهان که با جنگ و ویرانی و دهشت‌های دیگر به دست آمده بود می‌دانست. جنگ و ویرانی که سلطهٔ آمریکا بر جهان را تضمین کرد شامل استفاده از دو بمب اتمی توسط آمریکا در پایان جنگ جهانی دوم بود که دستور آن را ترومن، رئیس‌جمهور دموکرات داد. این دو بمب بلافاصله صدها هزار غیرنظامی ژاپنی را در شهرهای هیروشیما و ناگازاکی سوزانید (و شمار بسیاری را محکوم به درد و رنج‌های طاقت‌فرسا کرد) و به این ترتیب «عصر هسته‌ای» آغاز شد که از آن زمان نسل‌های بعدی بشریت را در معرض خطر نابودی قرار داده است.

اما امروز، فاشیست‌های حاکم در ایالات متحده آمریکا و فاشیست‌های مسیحی که موتور محرکهٔ آن هستند، آماده‌اند تا همین وحشت‌ها را در مقیاسی به مراتب بزرگتر و در ابعاد دهشتناک‌تر تکرار کنند. به سخنان زیر از بیانیه ترامپ در تاریخ ۴ ژوئیه ۲۰۲۰ توجه کنید که در آن به ستایش ترسناک و جنگ طلبانه از قدرت ویرانگر آمریکا پرداخت:

«هیچ دشمنی یارای ایستادگی در مقابل ما را ندارد. ما ۲.۵ تریلیون دلار خرج این سلاح‌ها کرده‌ایم که همه ساخت آمریکا هستند. قدرت و تجهیزات گذشتهٔ خود ما نیز به گرد پای قدرت و تجهیزات فعلی مان نمی‌رسد و هرگز نداشته‌ایم. همه را در سه سال ساختیم. ... این هواپیماها در هر جا پرواز کرده‌اند، از آسمان رعد و برق آمریکایی را پایین ریخته و عدالت آمریکایی را

اجرا کرده‌اند و به شدت از هر مترمربع حاکمیت آمریکا دفاع کرده‌اند. ... در وجود زره فولادین آن‌ها و بال‌های بزرگ و موتورهای خروشان‌شان، ما شاهد حکایت مقاومت جسورانه آمریکا، روحیه متعالی و عزم جزم آن هستیم.»

حرف‌های ترامپ، صرفاً نشانه‌ مردانگی تهوع آور او نیست. بلکه در سطحی عمیق‌تر، نشانه پیوند و ارتباط تنگاتنگ بین سلطه‌گری افسارگسیخته مردانه است با بی‌رحمانه‌ترین نوع جنگ و ترغیب چنین جنگ بی‌رحمانه‌ای برای دفاع از «ملت برگزیده خدا» (که در واقعیت هیچ نیست مگر امپراتوری سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا). متن زیر از کتاب «مسیح و جان وین» این پیوند را به خوبی ترسیم می‌کند (در ضمن به یاد داشته باشید که نویسنده از عبارت «اوانگلیش» یا «اوانگلیش‌های سفید» استفاده می‌کند ولی عبارت «فاشیست‌های بنیادگرای مسیحی» علمی‌تر است):

«برای اوانگلیش‌ها، سیاست داخلی و خارجی دو روی یک سکه‌اند. ناسیونالیسم مسیحی؛ یعنی اعتقاد به این که آمریکا ملت برگزیده خدا است و باید به همین شکل از آن دفاع شود، پیش درآمد پررنگی است بر مهاجرت‌ستیزی، حمله به اقلیت‌های نژادی و غیر مسیحیان. و مرتبط است با، ضدیت آن‌ها با حقوق همجنس‌گرایان، با کنترل حمل سلاح و حمایتشان از مجازات‌های سنگین برای مجرمان، با موجه شمردن استفاده از خشونت بیش از حد علیه آمریکایی‌های سیاه در موقعیت‌های اجرای قانون و با ایدئولوژی جنسیتی سنتی. اوانگلیش‌های سفید همه این موضوعات متفرق را به یکدیگر متصل کرده‌اند و نخ تسبیحی که همه این‌ها را متصل و منسجم می‌کند، تعهد نوستالژیک آن‌ها به مردانگی نخراشیده، پرخاشگر و ستیزه‌جوی سفید است. اقتدار پدر در خانه ارتباط لاینفکی دارد با رهبری قهرمانانه در صحنه ملی و سرنوشت ملت به هر دوی این‌ها وابسته است.»^۸

واقعیت این است که سرنوشت بشر خیلی ساده می‌تواند وابسته به طرد کامل و درهم شکستن این ترکیب سمی باشد: ترکیب پدرسالاری پرخاشگر و میهن

پرستی آمریکای مسیحی سفید. تحقق این امر، در گام بسیار فوری برخاستن توده‌ها برای عملی کردن ضرورت عاجل سرنگونی رژیم فاشیستی ترامپ/پنس فشرده شده است و قدرتمندترین بیان آن بسیج گسترده و متحدانهٔ توده‌ای، به روش مسالمت‌آمیز اما پایدار، در خیابان و حول خواست سرنگونی فوری این رژیم است.

اساسی‌تر از همه، کل این امر در نهایت وابسته به سرنگونی سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسم و ریشه‌کن کردن آن است که بستر نشو و نمای فاشیسم حیرت‌انگیز کنونی بوده است.

مقاله پنجم

درباره رابطه مستقیم میان پدرسالاری و مردسالاری و زن‌ستیزی با بنیادگرایی دینی، میهن پرستی و جنگ‌های ارتجاعی و امپریالیستی

بخش دوم

پدرسالاری و میهن پرستی یا انقلاب و پایان دادن به همه ستم‌ها؟*

۳۱ ژوئیه ۲۰۲۰ ۱

* PATRIARCHY AND MALE SUPREMACY, OR REVOLUTION AND ENDING ALL OPPRESSION

همان‌طور که قبلاً (در سخنرانی «رژیم فاشیستی ترامپ/پنس باید سرنگون شود؛ به نام بشریت حاضر به تن دادن به آمریکای فاشیست نیستیم؛ جهانی بهتر ممکن است»¹) تأکید کرده‌ام و تأکید دوباره آن مهم است:

یک خط مستقیم «کنفدراسیون» (ایالت‌های برده‌دار جنوب آمریکا) را به فاشیست‌های امروز وصل می‌کند. ارتباط مستقیمی میان همه عوامل زیر وجود دارد: برتری‌طلبی سفید، انزجار آشکار و نفرت از ال.جی.بی.تی (دگرباشان جنسی) و زنان، رد خودسرانه و عمدی علم، شوونیسم نخراشیده «آمریکا اول از همه» و در بوق و کرنا کردن «برتری تمدن غربی»، به کارگیری جنگ‌طلبانه قدرت نظامی، از جمله اعلام آمادگی و اشتیاق و تهدیدهای عریان به استفاده از سلاح‌های هسته‌ای برای نابود کردن کشورها.

کریستین کوبس دومز به‌طور گسترده‌ای پدیده بنیادگرایی مسیحی را مورد بررسی قرار داده است. این بنیادگرایی، نیروی محرکه فاشیسم امروز است. او این پدیده را «اوانگلیش‌گرایی» (یا مشخص‌تر، «اوانگلیش‌گرایی سفید») می‌خواند و نشان می‌دهد که «ارتباط مستقیمی» میان این شکل‌های ستم وجود دارد و نکته مهمی را در این مورد بیان می‌کند که:

«تعهدی نوستالژیک نسبت به مردانگی سفید ستیزه‌جو، نخراشیده و پرخاشگر مانند نخی آن‌ها را به هم پیوسته و در یک کل منسجم متصل می‌کند. حکومت پدر در خانه به‌طور لاینفک با رهبری قهرمانانه در صحنه ملی متصل است و سرنوشت ملت به هر دو وابسته است.» (به نقل از «مقدمه» کتاب «مسیح و جان وین»)

افرادی مثل لویی فراخان، رهبر «ملت اسلام» و کسان دیگری از این قماش هستند که اصرار می‌کنند سرسخت‌ترین مخالفین برتری‌طلبی سفید می‌باشند. در حالی که مشترکات زیادی با فاشیست‌های مسیحی دارند. از جمله در زمینه ضدیت با علم و روش علمی و تبلیغ انواع و اقسام افسانه‌های مسخره

1- The Trump/Pence Regime Must Go! In The Name of Humanity We REFUSE To Accept a Fascist America, A Better World IS Possible. Video of this speech by Bob Avakian is available at revcom.us.

و مزخرف و تئوری‌های توطئه و همچنین پافشاری بر همان نوع روابط ستم‌گرانه‌ای که فاشیست‌های مسیحی مصمم به تقویت و تحمیل آن‌ها در جامعه هستند.

به بُعد مهمی از این امر خوب توجه کنید: تا زمانی که به برتری طلبی مردانه بچسبید و بر آن پافشاری کنید هرگز نمی‌توانید برتری طلبی سفید را از بین ببرید. اگر بخواهید برای مقابله با «مردانگی ستیزه‌جویانه سفید» به «مردانگی ستیزه‌جوی» سیاه که در واقع نسخه‌ای از همان چیز، یعنی نسخه دیگری از برتری طلبی مردانه پدرسالار است، متوسل شوید، هرگز قادر به از بین بردن هیچ شکلی از ستم نخواهید بود.

درست همان‌طور که «رابطه مستقیمی» میان کلیه روابط ستم‌گرانه و سرکوبگرانه و شیوه‌های تفکر که برنامه فاشیست‌های مسیحی را به یکدیگر پیوند می‌زند، وجود دارد؛ به همان ترتیب، بدون درهم شکستن همه این حلقه‌ها، هرگز نمی‌توان هیچ یک از آن‌ها را از بین برد.

درک عمیق‌تر مساله به ما نشان می‌دهد که: کل زنجیره ستم و جنایت‌های کمرشکن علیه بشریت — برتری طلبی سفید، مردسالاری، تبعیض و بی‌رحمی علیه ال‌جی‌بی‌تی، سلطه برتری طلبی آمریکایی و جنگ‌های امپراتوری، مهاجر هراسی، غارت محیط زیست — تماما و اساساً ریشه در نظام سرمایه‌داری-امپریالیستی دارند.

اگر بخواهید «سوار ماشین» سیستم شوید و دنبال دریافت «سهم عادلانه خود» از غنائمی باشید که سرمایه‌داری-امپریالیستی آمریکایی از غارت کره زمین و استثمار توده‌های مردم در هر گوشه جهان به دست می‌آورد؛ یا اگر دنبال آن باشید که با حکام این سیستم وارد «معامله» شوید تا موقعیت تبدیل شدن به اربابان و استثمارگران جدید توده‌ها را از آن خود کنید، باید بدانید که این راه رهایی نیست بلکه راهی است که به تقویت ستم خدمت می‌کند.

فقط از طریق انقلاب با هدف سرنگونی این سیستم، یعنی مغلوب کردن و ازهم گسیختن سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی و کلیه نهادهای ستم و سرکوب

دربارهٔ رابطهٔ مستقیم میان پدرسالاری و مردسالاری و زنستیزی با... ۷۳

خشونت بار آن و جایگزین کردن آن‌ها با موسساتی که می‌تواند در خدمت به رهایی همه بشریت باشد و انسان‌ها را تبدیل به متصدیان شایستهٔ کرهٔ زمین کند؛ فقط از این طریق بالاخره می‌توان، هر شکل از ستم‌گری، غارت و استثمار را پایان بخشید.

Follow: @TheRevcoms

Read: www.revcom.us

Watch: youtube.com/TheRevComs

مقاله ششم

انقلاب واقعی و شانس پیروزی در آن،
تکامل بیشتر استراتژی انقلاب

۱۳ ژوئیه ۲۰۲۰

در بخش دوم از سخنرانی «چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم و چگونه واقعاً می‌توانیم انقلاب کنیم» مستقیماً در مورد این که هدف همه فعالیت‌های امروز ما باید مشخصاً به سمت **اوضاع انقلابی** باشد بحث کردم. این رویکرد، کاربست **کمونیسم نوین** است که در چند دهه گذشته برای تکاملش کار کرده‌ام. در آن سخنرانی و شماری از آثار دیگر، در مورد مشخصات کلیدی یک **اوضاع انقلابی** بحث کرده‌ام. *از جمله به وجود آمدن مردمی/انقلابی در شمار چند میلیون نفری در چارچوب بحران عمیق کل سیستم.* در این جا می‌خواهم روی آن بخش از سخنرانی تمرکز کنم که می‌گویم:

لازم است از آینده (اوضاع انقلابی) به امروز نگاه کنیم و ببینیم برای این که در آن زمان بتوانیم دست به نبرد همه‌جانبه‌ای که ضروری است بزنیم و شانس واقعی در شکست دادن نیروهای قدرتمند خشن سیستم داشته باشیم، چه چیزهایی لازم خواهیم داشت!.

۱- متن سخنرانی «چرا نیاز به یک انقلاب واقعی داریم...» به فارسی در وبسایت حزب کمونیست ایران

(م.ل.م) و متن انگلیسی و ویدئوی این سخنرانی در وبسایت حزب کمونیست انقلابی آمریکا
Why We Need An Actual Revolution And How We Can Really Make Revolution

علاوه بر این سخنرانی، مبحث مربوط به عناصر کلیدی یک **اوضاع انقلابی**، در شمار دیگری از آثار آواکیان موجود است.

به‌طور مثال، متن‌های زیر از دو مقاله باب آواکیان هستند: مقاله‌ای تحت عنوان «شصت هفتاد ساله‌ها، نسل‌های شخصی و هفتادی و هشتادی: معضل نسل‌ها نیستند بلکه سیستم است» و مقاله‌ای تحت عنوان «جواب به مارک روود درباره درس‌های دهه ۱۹۶۰ و ضرورت یک انقلاب واقعی» است.

اوضاع انقلابی صرفاً بحرانی در جامعه به معنای عام آن نیست بلکه وضعیتی است که سیستم و قدرت‌های حاکم، درگیر بحرانی عمیق و حاد هستند و میلیون‌ها نفر از مردم نیز حاضر نیستند قبول کنند به سبب سابق سابق بر آن‌ها حکومت شود و مایل و مصمم هستند تا جان بر کف این سیستم را سرنگون کرده و سیستم و حکومت نوینی را جای آن به وجود آورند. مولفه‌های کلیدی و علائم بحران انقلابی این است که بخش بزرگی از جامعه ماهیت جنایت‌کارانه و نامشروع خشونت به کار برده شده توسط سیستم را همین‌گونه که هست می‌بینند و این که درگیری میان نیروهای حکومت عمیق و تیز می‌شود و جواب توده‌های مردم به این اختلافات این نیست که به دنبال این یا آن بخش از حاکمان ستم‌گر بیفتند بلکه جوایشان این است که از این وضعیت برای تقویت نیروهای انقلاب استفاده کنند.

*باب آواکیان اوضاع انقلابی را به این شکل نیز ترسیم کرده است:

اوضاع انقلابی چیست؟ ظهور بحرانی عمیق و درگیری‌های حاد شونده در جامعه و در رژیم و محافل حاکم، به‌طوری که آن‌ها نمی‌توانند راهی برای حل این تضادها چه در جامعه و چه در میان خود بیابند - راه حل‌هایی که اوضاع را برای آن‌ها بدتر نکند و موجب تشدید مقاومت بیشتر مردم نشود و هرچه بیشتر باور مردم به «حق آن‌ها به حکومت» و «مشروعیت» آن‌ها در استفاده از زور برای حفظ

در همانجا و در ادامه وارد بحث در مورد اصول مهمی شدم که باید راهنمای نیروهای انقلابی درگیر در چنین نبرد همه‌جانبه‌ای باشد. این نبرد همه‌جانبه هنگامی آغاز می‌شود که شرایط دست زدن به آن به وجود آورده شده باشد. اما، قطعاً، مسأله مغلوب کردن نیروهای خشن و قدرتمند سرکوبگر این سیستم (و نیروهای ضد انقلاب متحد با آن‌ها)، حتی در شرایطی که اوضاع به‌طور رادیکال تغییر یافته باشد و حتا در شرایط مطلوب‌تر شکل‌گیری اوضاع انقلابی، یک چالش دشوار و پیچیده است. بنابراین، حتی اکنون - که هنوز شرایط لازم برای شروع این مبارزه همه‌جانبه وجود ندارد - ضروری و بسیار مهم است که در زمینه تکامل تئوری و مفهوم استراتژیک و اصول مرتبط به آن، به تلاش مان ادامه دهیم.

مبارزه کنونی علیه فاشیسم و نبرد همه‌جانبه آینده

بعد مهمی از مسأله را هنگامی که در مورد چالش‌های پیش روی در مبارزه علیه رژیم فاشیستی ترامپ/پنس و «پایه» آن صحبت می‌کردم بررسی کردم و گفتم که چه ارتباطی با هدف اساسی انقلاب دارد برای سرنگون کردن کلیت سیستمی که این فاشیسم را تولید کرده است. در آنجا گفتم:

آنچه فوراً مورد نیاز است، یک مبارزه گسترده علیه رژیم فاشیستی ترامپ/پنس و *مقابله مصممانه* با «پایه‌ای» است که در حمایت از آن بسیج شده است این مبارزه باید به شکلی جدی و مطابق با خطراتی واقعی که این اوضاع

نظم را تضعیف نکند؛ برنامه‌های «اصلاح» سیستم کاملاً آبروباخته شده و قادر نیستند مانع از تشخیص و دیده شدن بی‌کفایتی عمیق و بی‌عدالتی غیرقابل تحمل کل سیستم توسط شمار فزونی‌تری از مردم شوند؛ کسانی که در جامعه و همچنین در طبقه حاکم، تلاش می‌کنند سیستم موجود را نگاه دارند با وجود هار بودن اما در موضع دفاعی سیاسی قرار گرفته باشند؛ میلیون‌ها نفر فعالانه به دنبال تغییر رادیکال باشند و مصمم باشند که برای آن بجنگند، مایل باشند تا همه چیز را وسط بگذارند تا این نبرد پیروز شود و به دنبال نیرویی هستند که آنان را در انجام این راه رهبری کند؛ و هسته مستحکمی مشتمل بر هزاران نفر حول رهبریت نیروی پیشاهنگی که دارای افق و روش، استراتژی و نقشه است - و دارای رشته‌های پیوند تعمیق‌یافته در میان توده‌های مردم است - متحد شده باشد تا به واقع نبرد برای شکست دادن و از هم گسیختن نیروی سرکوب سیستم موجود و ساختار قدرت آن را رهبری کند و سیستم انقلابی نوینی را ایجاد کند که می‌تواند ابزاری را به دست مردم دهد که جامعه را با هدف محور گونه‌ساز و استثمار به‌طور بنیادین تغییر دهند.

در بر دارد انجام شود: از یک طرف نباید دنبال آغاز خشونت بود ولی از طرف دیگر نباید با اعمال فاشیست‌ها ترسید و تسلیم شد. و در فعالیت برای دستیابی به راه حل اساسی، مبارزه ضد فاشیستی را باید به عنوان بخشی از شتاب بخشیدن یا «تسریع» تکامل اوضاع انقلابی انجام دهیم تا نقطه‌ای فرا برسد که امکان انجام انقلاب و دست زدن به نبرد همه‌جانبه را به دست آوریم و سرانجام بتوانیم کل این سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسم را با تمام وحشت‌هایی که تا کنون برای توده‌های بشریت به وجود آورده است (و اگر اجازه دهیم که به زندگی‌اش ادامه دهد دهشت‌های بیشتر و بدتری را به وجود خواهد آورد) تمام کنیم. این وحشت‌ها کاملاً غیر ضروری اند و اساس و امکان ایجاد یک جهان بنیاداً متفاوت و به مراتب بهتر بوجود دارد.^۲

تسریع و آماده‌سازی برای مبارزه انقلابی نهایی باید مطابق اصول پایه‌ای انقلاب که در ۵-۶ فشرده شده است پیش برود و دارد بر این مبنا پیش می‌رود، از جمله نکته ششم از شش نکته مورد توجه برای انقلاب که این است:

ما در حرکت برای سرنگونی واقعی این سیستم و باز کردن راهی کاملاً بهتر برای نزاع‌های مخرب و شریری هستیم که امروز میان مردم جریان دارد. از آنجا که ما جلدی هستیم، در این مرحله خشونت را آغاز نمی‌کنیم و با همه خشونت‌هایی که علیه مردم و در بین مردم است مخالفیم.^۳

در عین حال، قابل توجه است که تهدیدهای مربوط به خشونت و خشونت واقعی توسط اراذل و اوباش فاشیست که اغلب تا به دندان مسلح هستند،

2- Bob Avakian On Civil War And Revolution

۳- ۲-۵-۶ اشاره دارد به «۵ توقف»: پنج تضاد عمیق و معرف سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی؛ پنج طریقی که این سیستم به مردم ستم می‌کند، محیط زیست را غارت می‌کند، جنگ‌های ناعادلانه پیش برده و دائماً مرتکب جنایت علیه بشریت می‌شود. عدد ۲ اشاره دارد به دو انتخابی که آواکیان فرموله کرده است: «ما دو انتخاب بیشتر نداریم: یا با این وضعیت به زندگی ادامه می‌دهیم و نسل‌های بعدی را هم محکوم به زندگی در چنین آینده‌ای می‌کنیم مشروط به آن که آینده‌ای در کار باشد یا این که انقلاب می‌کنیم! عدد ۶ اشاره دارد به شش نکته مورد توجه برای انقلاب. تشریح کامل این‌ها را در وبسایت حزب کمونیست انقلابی آمریکا

نتوانسته مردم را از اعتراض به حق علیه نژادپرستی نهادینه و ترور پلیس بترساند و در حقیقت حتی مواردی نیز بوده است که گروه‌های منضبطی از سیاهان به میدان آمده‌اند تا روشن کنند در برابر حملات این ارادل و اوباش فاشیستی از معترضین دفاع خواهند کرد. و مهم است که موارد زیر را به وضوح به خاطر بسپارید، به ویژه با توجه به تهدیدات و تمایل به خشونت ارادل و اوباش فاشیستی که به تجمعات اعتراضی حمله کرده‌اند و حتی به طور مسلحانه به ساختمان‌های دولتی حمله کرده‌اند. در همان بخش دوم سخنرانی گفتم:

«در حال حاضر، مختصات زمینی {میدانی} که انقلاب باید در آن پیش برده شود، تا حد زیادی توسط تضاد میان بخش‌هایی از جامعه که حامی این رژیم هستند و بخش‌هایی که طبق افق‌های گوناگون و متفاوت با آن مخالفت می‌کنند، شکل گرفته است. احتمالاً، این تضاد حاد خواهد شد و می‌تواند به درگیری‌خشن هم برسد. به هر حال، در چارچوب مبارزه‌ای تمام عیار میان انقلاب و ضد انقلاب، عامل برجسته‌ای خواهد بود.»^۴

در راستای آنچه در آنجا گفته شد، حتی ممکن است که «تضاد بین بخش‌های جامعه که این فاشیسم را حمایت می‌کند و افراد مخالف آن» در مقطعی حاد شده و همراه با افزایش و تشدید سایر تضادهای کلیدی، منجر به (یا تبدیل به) درگیری همه‌جانبه شود. این درگیری همچنین ممکن است بر بخش‌های مختلف مردم، در موسسات مختلف، تاثیر بگذارد و آن‌ها گرایش پیدا کنند (یا قانع شوند) که همراه شوند.

درهم شکستن «محاصره و سرکوب»؛ به جلو راندن نبرد انقلابی

معدالک، با این همه، بسیار محتمل است، هنگامی که اوضاع انقلابی سرانجام ظهور کرد و مبارزه همه‌جانبه به راه افتاد — اصلی‌ترین تقابل انقلاب با

۴- این نقل قول از سخنرانی «چرا نیاز به انقلاب واقعی داریم و ...» است که در مقاله زیر هم آمده است:
Bob Avakian On Civil War And Revolution

«نیروهای نهادینه طبقه حاکمه قدیمی» خواهد بود، هرچند که تقریباً با اطمینان می‌توان گفت که این نبرد شامل عنصر مهمی از «جنگ داخلی میان دو بخش از مردم» خواهد بود و با جنگ میان نیروهای انقلابی و «نیروهای نهادینه طبقه حاکمه قدیم» تداخل کرده و بر آن تاثیر خواهد گذاشت.^۵

با توجه به این مساله، آن چه را در نقل قول زیر می‌آید باید به حساب آورد، حتا با وجود آن که از نقطه نظر نیروهای ضد انقلابی نظم کهنه و سرکوبگر بیان شده است:

«تنها راه [برای ضد انقلاب] جهت به دست آوردن کنترل لازم، عبارتست از مستقر کردن سربازان در میان غیر نظامیان هر هفت روز هفته و هر ۲۴ ساعت شبانه روز. عملیات دوره‌ای «پاکسازی» یا «پیگرد و سرکوب» حتا اگر توسط نیروهای ضد شورش و به همان بی‌رحمی نازی‌ها انجام شود، شکست می‌خورد زیرا غیر نظامیان می‌دانند که شورشیان بلافاصله پس از عزیمت سربازان برمی‌گردند و از هر کسی که با سربازان همکاری کرده است انتقام وحشتناک می‌گیرند. مردم فقط زمانی از حکومت حمایت می‌کنند که حمایت از حکومت کم خطرتر از حمایت از شورشیان باشد. برای همین، هدف عبارتست از سیاست‌های جمعیت-محور کنترل مردم و نه جلب محبت و سپاسگزاری آن‌ها. همان‌طور که جان پل وان، مشاور معروف آمریکایی در ویتنام جنوبی گفت، «امنیت ممکن است ده درصد یا نود درصد از مشکل باشد. در هر دو حالت، ده درصد اول یا نود درصد اول است. بدون امنیت هیچ کاری دوام نخواهد داشت.»^۶

این بیانیه، امور را به شکلی کاملاً تحریف و وارونه نشان می‌دهد. باید گفت،

۵- این نقل قول از سخنرانی «چرا نیاز به انقلاب واقعی داریم و ...» است که در مقاله زیر هم آمده است:

Bob Avakian On Civil War And Revolution

۶- مکس بوت، ارتش‌های نامرئی، تاریخ حماسی جنگ چریکی از زمان باستان تا کنون. نقل

قول از فصل آخر ص ۵۶۳

Max Boot, *Invisible Armies, An Epic History of Guerrilla Warfare from Ancient Times to the Present* (Liveright Publishing, 2013). The quote here is from the concluding chapter, "Implications" (p. 563),

نیروهای انقلابی نیستند که مرتکب خشونت جنایت کارانه علیه توده‌های مردم می‌شوند. بلکه، نیروهای نظامی که برای حفظ سیستم ستم‌گرانه و استثمارگرانه سرمایه‌داری-امپریالیسم می‌جنگند دست به خشونت جنایت کارانه علیه مردم می‌زنند تا آن‌ها را مرعوب و وادار به حمایت از ضد انقلاب کنند. برخلاف نیروهای نظامی سیستم، نیروهای رزمنده انقلابی، با قطب نمای اصول پایه‌ای کمونیسم نوین حرکت خواهند کرد و برای جلب حمایت مردم از روش‌ها و رویکردی استفاده خواهند کرد که از اهداف رهایی‌بخش سرچشمه گرفته و با آن مطابقت دارد. اما، علیرغم دیدگاه ارتجاعی و تحریف‌های نویسنده گفته فوق، باید به حرفش توجه کرد چون نکته‌ای بسیار مهم را طرح می‌کند که ما باید پیامدهای آن را در رویکرد استراتژیک نیروهای انقلابی به حساب آوریم.

یعنی، لازم است آن چه را در پایین می‌آورم در رویکرد استراتژیک اساسی که در بخش دوم سخنرانی «چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم و چگونه واقعاً می‌توانیم انقلاب کنیم» بحث شده است شامل کنیم، به عنوان پایه‌ای برای پیروز شدن (و در واقع مغلوب کردن آن‌ها) در شرایط آینده‌ای که یک بحران عمیق انقلابی و مردم انقلابی در میلیون‌ها نفر ظهور کند:

لازم به تأکید بیشتر بر این نکته است که محدوده نبرد انقلابی همه‌جانبه باید سراسری باشد و نیروهای انقلابی، از ابتدا یا خیلی سریع پس از شروع، در بسیاری از مناطق مختلف کشور، دژهای پشتیبانی را سازماندهی کرده باشند - و توان آن را داشته باشند که در بسیاری از مناطق مختلف کشور هم‌زمان یا پیاپی در سراسر کشور، عمل کنند (و از عملیاتی که مکرر و پی در پی در سراسر کشور رخ می‌دهد تاثیرات یک پدیده "پاپ کورنی" را ایجاد کنند)، با هدف مقابله مؤثر با «محاصره و سرکوب» انقلاب به دست ضد انقلاب، و به ویژه ممانعت از این که ضد انقلاب بتواند نیروهایش را علیه انقلاب متمرکز کند و مهم‌تر از آن، ممانعت از این که بتواند مناطقی را که دژهای حمایت از انقلاب هستند/شغال کند. (هرچند این دژهای پشتیبانی از انقلاب، آشکارا توسط انقلاب کنترل و اداره نمی‌شوند. به ویژه در مراحل اولیه نبرد همه‌جانبه. با این

وصف، باید از اشغال آن‌ها ممانعت کرد).

در بخش دوم سخنرانی «چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم و چگونه واقعاً می‌توانیم انقلاب کنیم» در زمینه رویکرد استراتژیک و اصولی بحث کردم که باید به کار بسته شوند تا بتوانیم نبرد همه‌جانبه را، در مطابقت با جهت‌گیری اساسی و اهداف انقلاب، در زمانی که شرایط امکان پیروزی به وجود آورده شده باشد، به موثرترین وجه ممکن پیش ببریم. آن چه در بالا گفتم، می‌تواند تکامل بیشتر و مهمی در رابطه با این مسائل باشد.

در عین حال، باید به شدت تأکید کرد اگر «یک نیروی پیشاهنگ سازمان یافته» وجود نداشته باشد، هیچ یک از این موارد ممکن نخواهد شد و حتا ممکن است در صورت بروز بحرانی عمیق در جامعه این بحران به طریقی منفی و حتا بسیار منفی و فاجعه بار حل شود: «نیروی پیشاهنگ سازمان یافته‌ای که دارای چشم‌انداز و روش، استراتژی و نقشه باشد و از رشته‌های پیوند عمیق و در حال گسترش در میان توده‌ها برخوردار باشد، تا به واقع نبرد برای مغلوب و منهزم کردن نیروی خشن سرکوب‌گر سیستم موجود را رهبری کند و سیستم انقلابی نوینی ایجاد کند که ابزاری در دست مردم باشد تا توسط آن بتوانند جامعه را با هدف نابودی ستم و استثمار به‌طور رادیکال تغییر دهند.»

چالش و هدف حیاتی فوری برای همه کسانی که تشنه به دست آوردن شانس ایجاد جهانی بنیاداً متفاوت بسیار بهتر هستند این است: به وجود آوردن جنبشی برای انقلاب که سازمان یافته باشد و شمار آن نه فقط صدها نفر بلکه هزاران نفر باشد؛ و تعداد فزاینده‌ای از مردم به درک پایه‌ای علمی از نیاز و امکان انقلاب برسند و این درک مبتنی بر کمونیسیم نوین باشد؛ و این مردم به‌طور کنکرت با یکدیگر برای عملی کردن استراتژی ارایه شده در «چرا نیاز به یک انقلاب واقعی داریم...» فعالیت کنند و اوضاع را به سمت اوضاع انقلابی «تسریع» کرده و آماده شوند تا هنگام پخته شدن اوضاع انقلابی از آن فرصت استفاده کرده و میلیون‌ها نفر را رهبری کنند.

Follow: @TheRevcoms

Read: www.revcom.us

Watch: youtube.com/TheRevComs

